







بسم الله الرحمن الرحيم

الله محمد و محمد حامد فهو الحامد المجدود صلى الله عليه وعلى اله الرب الودود المعبود و بعد حمد و صلوة معترف بنا و اني اخطي
 كمال عاری محمد عبد المحي الكهنوی انصاری ابن مولانا محمد عبد الحليم ادامه الله الكريم بخدمت اصحاب انش
 و ارباب بنیش التماس میدارم که هرگاه از حفظ کلام مجید بفضل رب حمید باد الکل سنه یک هزار و دو صد و هفتاد و پنج
 بهجری فارغ گردیدم بدرس کتب سیه موافق طریقه سنیه نظامیه بخدمت جناب الدوام طله شاغل شدم لضمیم تحصیل
 علم صرف که میزان علوم است فوائد که در حقیقت فرایند انداز زبان و فشان حضرت قبله و ام طله شنیده خواستم که
 این فوائد را بسلاک تحریر بنسلاک گردانم چندی برین برآمد که مقصود از قوه بفعل بر نه آمد حالاکه از کتب صرفیه بعونه تعالی
 فارغ شده مشغول بدرس کتب نحویه هستم اراده الهی قرین گردید که مکنون خاطر به بروز رسید بشرحی بر میزان صرف
 حاوی برخی از بهمان فوائد و دیگر فوائد که از کتب قوم استنباط کرده ام تحریر کرده باشم **تبیان فی شرح**
المیزان نهادم و از اعیان بنی نوع انسان اگر نفی یا بنده امید و عاست و اگر بر خطای فقیه که لازم بشریت
 است مطلع شوند جای آنست که مظهر صفت ستاری شوند و الله الموفق و المعین و به نستعین مقدمه پیش از
 شروع علم صرف اینقدر دانستن ضرورت است که علم صرف علم نیست بقواعد که شناخته شود و بآنها احوال ابنیه کلامی
 اموریکه بنا بامی کلم را عارض میشوند سوای اعراب و بنا، همچو تخفیف همزه و اعلال و ابدال و حذف و غیره
 و مراد از ابنیه کلم الفاظ موضوعه اند باعتبار حروف و حرکات و سکونات و موضوع این علم یعنی چیزی که از حروف
 ذاتیه او درین علم بحث کرده میشود ابنیه کلم است بحیثیه عرض احوال مذکوره نه مطلقا و آنچه بعضی از محققین نوشته اند موضوع
 این علم ابنیه نیست بلکه احوال ابنیه که عارض شود ابنیه را بحسب اغراض انتهی عجیب است زیرا چه برین تقدیر

لازم می آید که از احوال احوال این بحث کرده شود و اولیس فلیس و عرض ازین علم صیانت وین مبتدست
 از خطای لفظی در کلمات عرب نه جهت اعراب بنا بلکه از راه اصل و بنای کلمه و تفصیل این مقامات مناسب
 این مقام نیست و هرگاه که دستی این امور را پس بدانکه آغاز و مصنف رحمه الله کتاب خود را بقول خود
 بسم الله الرحمن الرحيم ای شروع میکنم یا شروع کردن من تصنیف کتاب را با استعانت نام الله چنین
 الله که حق است ای حجت کننده بر مومن و کافر و دنیا برزق و حجت و غیره و رحیم است ای حجت کننده بر
 مسلمانان و آخرت سوال بسم الله الرحمن الرحيم چیست جواب آیتی است از قرآن مجید که نازل شده
 است برای فصل میان سور سوال مصنف آغاز کتاب خود به بسم الله الرحمن الرحيم چرا که جواب است
 متابعت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم کل امرئ یبالی لایبذء فیه یا سب الله فهو ابتر
 یعنی هر امر صاحب شان که ابتدا کرده نشود در آن بنام خدا پس آن امر ابر برای دم بریده و نام تمام است
 سوال بسم الله هم امزدی بال است پس لازم آمد که بسم الله را شروع سازم ثم و ثم و این تسلسل محال است
 جواب از حدیث نبوی بسم الله شنی است بدلائل عقل سوال اصل بسم چیست جواب اصلش با بسم یومئذ
 وصل را بجهت کثرة استعمال از کتابت هم حذف کردند بسم شد و حرف بار ابرای دلالت بر الف محذوف
 مطول و در ازمی نویسد سوال در آیه بسم الله مجربا و مرسلها همزه وصل را چرا حذف کردند جواب را که بان
 کشتی این کلمه را می گویند پس کثرت استعمال متحقق شد سوال در آیه اِنَّ مِنْ سَلَامَانَ وَاِنَّ مِنْهُمُ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ چرا همزه وصل را حذف کردند جواب این مشابه همان بسم الله است که کثیرا استعمال است
 سوال و اقرأ باسم ربك چرا الف را در کتابت حذف نکردند جواب بسبب قلت استعمال آن سوال
 حرف با از مبنیات است و اصل در بنا سکون است و در حروفیکه بنای آنها بر حرف واحد است سکون متعذر است
 زیرا چه ابتدا بساکن ممنوع است پس لابد حرکت داده شود و منجمه حرکات فتح اخت سکون است و خفت پس
 مناسب بود که با مفتوح میشد بکسور چرا که دید جواب اصل سکون است و سکون عدم حرکت است و کسر
 هم عظیم الوجود است و فعل و اسم غیر منصرف پس بدین مناسبت بار اکره و اوند سوال اصل لفظ الله
 چیست جواب اصلش الله است بر وزن فعال بمعنی معبود و همزه رابع حرکت حذف کردند بخلاف قیل
 و عوض همزه الف لام و آ و وند و لام را در لام او غام کردند الله شد و بعد او غام علم ذات او تعالی گوید و اگر کلمه یا برای
 نداء خل کرده شود یا التبارک القطع گفته شود زیرا چه الف و لام درین منبکام محض عوض همزه است و تعریف ندائی غنی کرد و اگر

۱
 اشاره است
 باینکه لفظ بسم الله
 متعلق با بسم
 محذوف است
 ۲
 اشاره است
 باینکه لفظ بسم الله
 متعلق با بسم
 محذوف است
 ۳
 اشاره است
 باینکه لفظ بسم الله
 متعلق با بسم
 محذوف است
 ۴
 اشاره است
 باینکه لفظ بسم الله
 متعلق با بسم
 محذوف است
 ۵
 اشاره است
 باینکه لفظ بسم الله
 متعلق با بسم
 محذوف است
 ۶
 اشاره است
 باینکه لفظ بسم الله
 متعلق با بسم
 محذوف است
 ۷
 اشاره است
 باینکه لفظ بسم الله
 متعلق با بسم
 محذوف است
 ۸
 اشاره است
 باینکه لفظ بسم الله
 متعلق با بسم
 محذوف است
 ۹
 اشاره است
 باینکه لفظ بسم الله
 متعلق با بسم
 محذوف است
 ۱۰
 اشاره است
 باینکه لفظ بسم الله
 متعلق با بسم
 محذوف است

الف و لام و در حال غیرند چون معنی تعریف بالکلیه مرتفع نشوند لهذا بوصول خوانده شود چون باشد و بعضی بر آن اند که اصلش لام
 است که مصدر است بمعنی احتجاب ارتفاع و اطلاقش بر برای تعالی باعتبار اخذ بمعنی اسم فاعل است ای مرتفع و محتجب
 ادراک بصائر لیسر الف و لام آورده لام را در لام او غام کردند لکن در بعضی اصلش لا است این لفظ سر بانی است
 چون معرب کردند الف اخیر را حذف نمودند لکن لیسر الف و لام آورده لام را در لام او غام کردند لکن در بعضی بلا لحاظ
 اصل لفظ الله موضوع است برای ذات واحد شخصیکه مجتمع جمیع صفات است سوال مصنف بجای اسم الله باشد چرا
 نگفت جواب اول برای موافقت مصنف مجید جواب دوم لفظ باشد متعارف و قسم است و اینجا مقصود تمییز
 است نه بین پس برای فرق میان بین و تمییز اسم گفت و باشد نگفت سوال رحمن و رحیم کدام لفظ است
 جواب رحمن صفت مشبهه است بر وزن فعلان و رحیم اسم فاعل است مبنی برای مبالغه نزد سید و زجاج و بعضی هر دو را
 صفت مشبهه و بعضی هر دو را برای مبالغه نوشته اند سوال رحمن و رحیم از کدام چیز مشتق اند جواب از رحم سوال رحمت
 و صفت مشبهه از لازم مشتق میشود جواب فعل متعدی را گاهی لازم میکنند و نقل میکنند بسوی فعل بضم العین پس صفت
 مشبها از مشتق میکنند سوال لفظ الله را بر رحمن و رحیم چه مقدم کردند جواب زیرا که لفظ الله علم ذات است
 و رحمن و رحیم اسم صفات و علم ذات مقدم است بر اسم صفات سوال رحمن را بر رحیم چه مقدم کردند جواب اول
 زیرا که رحمن عام است و رحیم خاص چنانچه سابق از معنی اسم در یافت گردید و عام مقدم است بر خاص سوال بعد کدام
 خاص را چرا ذکر کرد جواب تا دلالت کند بر فضیلت مومنان جواب دوم رحمن بمنزله علم است که اطلاقش بر غیر
 او تعالی رو نیست بخلاف رحیم که اطلاقش بر غیر او تعالی هم واقع شده است چنانچه در قرآن مجید و صفت آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و محبت بالمؤمنین رؤوف رحیم و علم مقدم است بر غیر آن الحمد لله رب العالمین
 حمد و ثنای ثابت است مراد از آنکه پرورش کننده انواع عالم است سوال بعد سیمیه چه چرا ذکر کرده جواب برای متابعت
 کلام مجید سوال حمد الله یا حمد الله چه انگفت جواب برای قصد دوم و ثنای که جمله اسمیه است بر آن و علیه
 و ال است بر تحید و وحدت سوال الحمد و چه انگفت جواب برایت مقام چه مقام حمد تقاضا تقدیم میکند اگر چه
 به نظرات ذکر الله هم است از جمیع امور سوال تعریف حمد چیست جواب شاکردن بربان فعل اختیاری محمول بر حمد است
 یا غیر آن و این است حمد لغوی و اما حمد اصطلاحی پس همان شکر لغوی است یعنی فعلی که مبنی باشد بر عظیم نعم سبب النعم او
 از زبان باشد یا جان یا جوارح و شکر اصطلاحی عبارت است از توجه خشن جمیع اعضا بسو چیزیکه برای انجام او مخلوق شده
 اند سوال الف و لام چند قسم دارد جواب دو قسم زائد و غیر زائد و آنچه غیر زائد است دو قسم است اول اسمی لکن بر اسم فاعل اسم

لام ای باعتبار معنی ۱۵۲ ای باعتبار معنی ۱۱

مفعول می آید و نزد جنس و خوش بر مضارع و در شریک جابر است دوم حرفی و آنچه حرفیست او را چاقسمت یکی الف لام
عهد خارجی که اشاره باشد بفردی از افراد دخول او که معین باشد و خارج معلوم باشد میان شکلم و مخاطب دوم الف لام
عهد دینی که اشاره باشد بفردی از افراد دخول او که معین باشد و دین نه خارج سوم الف لام استغراق که اشاره باشد
بجمع افراد دخول او چارم الف لام جنس که اشاره باشد به نفس مایه دخول بی لحاظ فرد این است آنچه مشهورست تحقیق
را مقام دیگرست سوال در کلام تن این چاقسمت لام که ام قسمست جواب لام استغراق ای جمیع افراد حمد و لام جنس
نیز مستقیمست ای جنس حمد و لام عهد خارجی هم میتواند که اشاره خواهد شد بفردی معین از افراد حمد که آن مجرب
و مرضی او تعالی است سوال معنی ثابت از کجا گرفته شد جواب لفظ ثابت متعلق شد بعد لفظ الحمد مقتدرست
سوال الحمد للرحمن بالرحیم هر گاه گفت جواب تا اختصاص استحقاق او تعالی برای حمد بعضی از صفات او توهم نه شود
سوال رب کدام لفظ است جواب صفت مشبهت یا مصدرست پس اطلاقش درین منبگام بر او تعالی بطریق
مبالغه است سوال عالم چه معنی دارد جواب عالم بفتح لام در اصل لغت بمعنی چیزیست که دانسته شود و بسبب او
چیز دیگر بعد از آن غلبه داده شد اطلاق او بر آنچه ماسوای ذات الهی و صفات اوست که از او دانسته میشود ذات او تعالی
سوال جمع عالم بیادون جائز نیست زیرا چه درین چنین جمع شرطست که مفروض از فاعل العقول باشد و در عالم
غیر فاعل العقول هم داخل اند جواب جمع او بیادون باعتبار غلبه دادن افراد عالم که فاعل العقول اند همچون
جن و انسان بر غیر فاعل العقول سوال هر گاه عالم عبارتست از ماسوای ذات الهی و صفات او پس جمع
آوردن جواب جمع آن باعتبار آنست که جنس خاص را هم عالم می نامند چنانچه عالم جن و انس و جز آن پس
در حال جمعیت شمول اجناس گردید و هر گاه از قول مصنف الحمد لله می پیداشد که او تعالی فیضان خیرت و انوار
هم بر کافه عالمیان خواهد کرد همچنانکه او رب العالمین است دفع کرد از آن مصنف بقول خود والعاقبة للمتقين لفظ
حسن مخدوفست اسی نیکی آخرت و قیامت ثابت است برای متقین یعنی پرستشگران نه برای سائر عالمیان
سوال متقین کدام لفظ است جواب صیغه جمع مذکر بحث اسم فاعل که در اصل متقینین از باب افتعال است
و ادواتا هم آمده و او را تا کرده و تا او غام کردند و کسره بر یاد شوار داشتند ساکن کردند با اجتماع ساکنین یا می
اول حذف شد متقین گردید و چون او تعالی شانه در غایت تقدس و اود غایت تدشس پس بفقده ان سبب
فیضان از فیض مطلق و شوارست لاجرم حاجت افتاد بواسطه که هم تقدس دارد و هم طبع بشریت که بر طبع
فیض باشد و آن ذات پاک محمدی است پس بعد تحمید او تعالی صلوة فرستادن بر این چنین ذات مقدس

از اہم امورست لهذا مصنف علیہ الرحمۃ فرمودہ والصلاۃ علی رسولہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین
لفظ نازلہ بعد لفظ الصلاۃ مقدرست ای تحت کلمہ نازل باد بر رسول او تعالیٰ کہ نام پاک ایشان محمدرست و بر
آل ایشان و اصحاب ایشان ہمنان بدانکہ صلوۃ در اصل لغت بمعنی دعاست و ہر گاہ منسوب شود بسوی
او تعالیٰ مراد از آن حجت و فضل و احسان میباشد و ہر گاہ منسوب باشد بآنکہ مراد از آن استغفار و ہر گاہ منسوب
باشد بمومنان مراد از آن دعا گرفتہ میشود و آلف لفظ صلوۃ بدلست از واو پس حق رسم خط آن بود کہ بالف
مکتوب شود نہ بواو و محو دعا لکن برای تفخیم لو او می نویسند کہ وقت تفخیم الف مائل بسوی واو میشود و رسول
بروزن فعول بمعنی مفعول ای مرسل و او کسیکہ مامور باشد بتبلیغ احکام الہی و کتابی و دینی ہم اورا عطا
گردیدہ باشد و نبی آنکہ مامور باشد بتبلیغ احکام الہی اعم است از آنکہ کتابی برو نازل شدہ باشد یا تابع کتاب
رسول سابق باشد و تحقیق نبی و رسول در بعضی از مصنفات حضرت والد ماجد دام ظلہ بایست و چون نبی ما
صلوات اللہ علیہ صاحب کتاب بودند لهذا مصنف رحمہ اللہ لفظ رسول را اختیار کرد و آل نزد بعضی صلوات الہی
بلیل تصغیرش کہ اسبیل است و نزد بعضی صلوات اول است بلیل تصغیرش کہ اوایل است و استعمال ال اعم است
و اما آل پس مخصوص است بصاحب قدر و رتبہ دینی باشد یا دنیوی پس آل فرعون گفتن روست و آل کناس
گفتن روست نیست و مراد از آل یا اہل قرابت پیغمبر خدای علیہ السلام یا عترت و اولاد او یا ہر مومن متقی یا
بنو ہاشم و صحاب جمع صاحب یا صاحب مخفف صاحب بمعنی یار و صحابی کسیکہ صحبت داشتہ باشد آن سروری
علیہ السلام یا ایمان اگر چہ یکساعت باشد و بر ایمان مرد باشد و نزد بعضی صحبت شش ماہ مقبرہ است و نزد بعضی صحبت
حبت ہم شرط است تفصیل این امور مقام وسیع میخواہد بدان امرست از دستن و خطابی است عام ہر مخاطب را
و غرض ازین خطاب ہوشیار کردن امت تا بیدار شدہ بدانند انجہ با و گفتہ میشود و اسعدك اللہ تعالیٰ
فی الدارين ای یاری کند ترا اللہ تعالیٰ در ہر دو جهان و در آیراد دعا بعد بدان اشعارست بسوی شفقت
مصنف بر متعلمان سوال بجای بدان بشنو چر اگفت جواب بدان تعلق بدل دارد و بشنو بگویش
و فعل دل قومی میباشد از فعل گوش سوال بجای بدان بخوان چر اگفت جواب زیرا چہ مقصود علم
و درایت است نہ خواندن و قرائت سوال باور کن یا شناس چر اگفت جواب برای ختم صار کہ بدان
ازین ہر دو لفظ اختصارست سوال بجای بدان اعلم چر اگفت کہ مناسب با قبل و ما بعد میشود جواب تا از
عنفوان شروع بعد و لغت معلوم شود کہ کتاب بزبان فارسیست سوال جملہ دعائیہ یعنی اسعدک اخر بالبحث

لای حاشیہ شرح عقائد جلالی ۱۲

عربی چرا و جواب زیرا چه زبان عربی پسندترین زبانهاست نزد پروردگار تعالی پس دعا درین زبان زودتر
 بدرجه اجابت خواهد رسید سوال اسعفل ضعی است یعنی مستقبل چرا گرفته شد جواب ماضی که در محل دعا
 افتد معنی مستقبل از گرفته میشود چه غرض از دعا تحصیل امر است باینکه سوال اسعفل که فعل مستقبل است
 چرا گفته جواب برای تفاؤل که تعبیر ماضی دلالت میکند بر آنکه اجابت دعا و سعادت واقع گردید و قول بعضی
 که در اسعفل اختصار است بظاهر است نمی آید مگر آنکه اختصار اسعفل از اسعفل بنظر اصلش که یا سعادت مراد گرفته شود
 سوال فی الدین گفت فی الکونین چرا گفت جواب فی الکونین عام است دنیا و آخرت و زمین و آسمان را
 و درینجا مراد خاص است ای دنیا و آخرت که جمله افعال متصرفه بر سه گونه است سوال افعال بفتح همزه کدام لفظ است
 جواب جمع فعل است بکسر ف سوال فعل چیست جواب فعل لفظی است جنوع برای اینکه دلالت کند بر تنوع
 باقتران بیکه از سه زمانه آینده و گذشته و حال سوال متصرفه کدام لفظ است جواب صیغه اسم فاعل است
 از تصرف بمعنی برگردیدن کذا فی منتهی الارب و آنکه بعضی فرموده اند که لفتح را اسم مفعول است از تصرف بمعنی گردیدن
 از حلی بجالی انتهى ندانم که از لغت سندش یافته اند یا از دل خود تراشیده اند سوال افعال متصرفه در اصطلاح
 کرانی گویند جواب آنکه از مصدر و صیغه ماضی و مضارع و امر و نهی بر آیند سوال مصدر چیست
 جواب هر لفظیکه دلالت کند بر وضع یا بر معنی مستقل بدون اقتران بیکه از زمانه ثلاثه او را اسم گویند پس اگر چیزی
 بر آورده نشده و از وضع یا بر می آیند و آخر فارسی وی دن یاتن باشد او را مصدر گویند زیرا چه او حاصل است
 که مشتقات از مصدر میشوند و اگر او خود بر آورده شده است باحداث سیاقی و معنی بابقای ماده او مشتق گویند و اگر
 خود بر آورده شده و نه از وضع یا بر می آیند او را جامه خوانند چون جمل و آنچه شیخ وقت رحمه الله تعالی در خلاصه فرمود
 که اسم بر دو قسم است مشتق و جامد و جامد یا سوای مشتق است مانند مصدر و غیر آن و آنچه بعضی از فضلا و فصول
 ضوییه نوشته اند که اسم بر دو نوع است جامد که از چیز بر آورده نباشد و مشتق خدا آن انتهى اصطلاحی است جدید
 مخالف اصطلاح قدیم در اصول اکبری می آرد و جامد یا لیس مصدر او لا مشتقا انتهى سوال اسم را اسم فعل را
 فعل چرا نام کردند جواب نزد کوفیه اسم ماخوذ است از وشم و وشم بمعنی علامت است و این نیز علامت است
 بر سیمی خود و نزد اجماع وین ماخوذ است از شمو که بمعنی علوست و اسم هم بر فعل علوی و شرفتی دارد که هم سند و هم
 میشود بخلاف فعل که سند میشود پس فعل با فعل نام نهانند بنام اصل او که مصدر است زیرا که او فعل فاعل است حقیقت
 سوال افعال را مقید بقید متصرفه چرا کرده جواب تا خارج شود فعلیکه چنین نباشد که از و اینجا بحث نیست

ای حاجی سید علی رضا آبادی
 ای حضرت دیوان محمد شید خجندی قدس سره ۱۲۵۸

چون پس نعم سوال افعال متصرفه بر سه گونه چنانچه اگر دید جواب هرگاه ماضی فعل بزبان اقتران دارد و زمانه گذشته است یا حال یا استقبال پس لا جرم فعل هم بحسب زمانه منقسم بر سه قسم خواهد گردید سوال کلام مصنف در تقاضا میکند که هر یک از افعال متصرفه سه قسم دارد پس لازم آمد که ماضی هم سه قسم دارد ماضی مستقبل و حال و همچنین حال این باطل است جواب هرگاه ماضی افعال متصرفه است و ایراد لفظ جمله برای تنبیه است بر این معنی که مقسم عام است ماضی مستقبل و حال سوال ماضی را در ذکر مقدم کرد جواب زیرا چه زمانه اش مقدم است سوال بابت که بعد ماضی حال را ذکر کرده مستقبل را ذکر میست جواب چون حال متوسط است میان ماضی و مستقبل و هم متوسط بدون فهم طرفین دشوار است لهذا ماضی و مستقبل را اولاً ذکر کرده حال را در ساخت و هر چه جز این سه چیز است متفرع است هم از این سه یعنی ماضی و مستقبل و حال سوال مصدر و جامد هم جز این سه چیز است حال آنکه این سه متفرع نیست جواب مراد از قول مصنف و هر چه جز این سه چیز است از مشتقات اند همچو امر و اسم فاعل و اسم مفعول و غیره بقریه لفظ متفرع زیرا چه مصدر و جامد از فرع نیست سوال متفرع کدام لفظ است جواب صیغه اسم فاعل است از تفرع بمعنی بیرون آمدن از چیزی کنانی منتهی الارب قول بعضی متفرع لفتح راصیغه اسم مفعول است بمعنی برآورده شده آتی اختراع است اما ماضی فعلی را گویند که دلالت بر حدث و زمانه گذشته تعلق دارد ای مفهوم شود و از وجود حدث و زمانه گذشته سوال کلمه هرگاه مضارع دخل شود معنی ماضی پیدا میکند چون لم یضرب ای نزد آن یکم در زمانه گذشته پس تعریف ماضی برین مضارع صادق می آید جواب دلالتش بر زمانه گذشته بسبب عارضه دخول کلمه است نه باعتبار اصل وضع و مراد از تعلق بر زمانه گذشته که در تعریف ماضی معتبر است تعلق وضعی است سوال تعریف ماضی بر لئیس و نعم و بیس و امثال آنها صادق نمی آید چه زمانه ماضی از اینها مفهوم نیست جواب خالی شدن نه از زمانه ماضی امر عارضی است و در اصل وضع متقن بان بودند سوال همچنین افعال را ماضی چنان میگویند جواب زیرا چه ماضی اسم فاعل است از ماضی یعنی گذشتن و درین فعل هم زمانه گذشته مأخوذ است پس مناسبت متحق میگوید و هرگاه فارغ شد مصنف از تعریف فعل ماضی عنوان غایت را به بیان حکم و متوجه ساخت گفت و آخر او ای لام کلمه فعل ماضی مبنی ای بنا کرده شده باشد بر فتح ای بدخول عوامل مختلفه و عمل متغیر شود سوال مبنی کدام لفظ است جواب صیغه اسم مفعول و اولش مبنوی است و او و یاد و یک کلمه هم آمدند و اول اینها ساکن و او یا کرده و یا یاد و یا و نام کرده قابل از آنکه خوانند مبنی شد سوال مبنی در اصطلاح که میگویند جواب لفظیکه آخر او بدخول عوامل مختلفه و عمل متغیر شود و معرب آن چنانچه گفته اند مبنی آن باشد که ماند برقرار و معرب آن باشد که دروید و بارید سوال فعل ماضی مبنی چه باشد جواب اول بسبب تحقق معانی موجب اعراب سوال معانی موجب اعراب کدام اند جواب فاعلیه و مفعولیه و اخذات

جواب هم بنا بر فعل اصل است و در اصل حاجت استفسار علت نیست صحیح به الرضی سوال فعل ماضی بنی بر حرکت چر شد
 بالکله اصل و بنا سکون است جواب بسبب حایت مشابیهت ماضی با هم فال و هم مفعول در وقوع اینها صفت
 چون مرثیه بر خیل قام چنانچه گفته میشود مرثیه بر خیل قائم سوال مشابیهت هم چر فعل را از اصل بنا خارج کرده
 جواب هرگاه هم مرثیه باعتبار اصل پس مشابیهت با معرب بنا ماضی را ضعیف کرد لهذا از اصل بنا خارج شد سوال
 اصل و بنا سکون چر است جواب زیرا چه بنا خدا عراب است و اصل و اعراب حرکت است و صد حرکت سکون پس سکون
 در بنا اصل شد سوال از جمله حرکات فتحه را چر برای فعل ماضی خاص کردند جواب اول زیرا چه فتحه اخف الحركات است
 و فعل باعتبار معنی ثقیل است که دلالت میکند بر حدت و نسبت به فاعل و نسبت به زمان پس ثقیل را خفیف داده شد تا تعادل گردد
 جواب هم فتحه خیر الف است که الف از دو فتحه پیدا میشود و الف همیشه ساکن میباشد پس میان سکون و فتحه مشابیهت
 گردید سوال بر فتحه چر گفت بر نصب چر گفت جواب ضمیه فتحه و کسره اعم است حرکات بنی و حرکات معرب و رفع
 و نصب و جمل القاب حرکات معرب اند و لهذا چون مستقبل معرب است در بیان حکم او گفته و آخر او مرفوع باشد از چنانچه می آید
 قلت حروفه اکثر ای کم باشند حروف آن ماضی یا زائد باشند و درین قول تنبیه است تقسیم فعل ماضی بسوی ثلاثی و رباعی
 سوال حد قلت حروف و کثرت حروف چیست جواب حد قلت حروف سه حرف است که کم ازین فعلی یافته نشد و کثرت
 تعلیل حذف چون ق و حد کثرت حروف شش حرف که زائد از شش حرف صیغه یافه نشد سوال پس تنصیر ان و تنصیرون
 و شمال ان زائد از شش حرف هستند جواب وین باب اعتبار زیاده ثنیه جمع و غیره نیست در صیغه واحد مذکر غائب ماضی
 هر قدر حرف که باشد همان اعتبار دارند که با فعل استثنای است از بنا و بر فتحه یعنی در همه حال آخر فعل ماضی مفتوح باشد و اگر
 عوارض که درین هنگام فتحه نخواهد ماند همچو فعلوا که او جمع آوردند بنا سبب اولام که را ضمه دادند و درین قیاس امثله دیگر که تفصیل
 آنها می آید چون فعل فعل فعل ای کرد آن یکم در زمان گذشته و هر سه صیغه اول ثلاثی مجرد است و صیغه رباعی مجرد سوال
 برای ثلاثی مجرد سه صیغه چرا آورد جواب فاعل ثلاثی مجرد مفتوح میشود زیرا چه ابتدا سکون جاز نیست و فتحه اخف الحركات و لا شهم
 مفتوح است چنانکه گذشت و عین آن متحرک میشود تا لازم نیاید التقای ساکنین و مثل فعلت ای وقت اتصال ضمیه باز مرفوع
 بسبب ان لام حرکت قسم است فتحه که ضمیه پس ایا و صیغه تنبیه است بر این معنی که ثلاثی مجرد قسم است مفتوح العین بکسره و عین
 مضموه العین بکسره و عین خود مستعانت هم مفعول آن مضموه العین بکسره و عین خود مستعمل نیست بل موزون آن چون گرم
 و سیم و تقدیم مفتوح العین بخلاف است سوال برای رباعی مجرد یک بنا چر مقرر گردید جواب فاعله متحرک خواهد بود
 برای تعذر ابتدا سکون و فتحه اخف حرکات است و آخر کلمه مفتوح خواهد بود چنانچه گذشت و فتحه لام مل برای نیست که

لا تنصیرون و ضمیر ثانیه است که از فی بعض الشرح و تخمین ضمه لامی که مشرب است با حیه

سکونش متلزم التقای ساکنین است باتصال ضمیر مرفوع باز و فتحه اخف حرکات است و سکون عین برای کراست توالی اربع حرکات
در کلمه واجه و هرگاه فلان کردید مصنف این بیان موزون به خواست که موزون را بیان کند پس گفت بطریق لف و نشتر مرتب چون
ضرب بر وزن فعل مفتوح لعین ای زدن آن یکم و در زمانه گذشته سمیع بر وزن فعل مکسور لعین ای شنیدن آن یکم و در زمانه
گذشته گرم بر وزن فعل مضموماً لعین ای بزرگ شدن آن یکم و در زمانه گذشته بعشر بر وزن فعل لعل ای برانگیختن آن یکم و
در زمانه گذشته سوال نرو صریان وزن چیست جواب برابر کردن لفظی بالقصد دیگر و حروف حرکات و سکونات اول
راموزون ثانی راموزون به خوانند و آنچه در شرح محقق عصر نوشته که اول راموزون به گویند ثانی راموزون آتشی زده قلم است
سوال حروف اصلی و اصطلاح چیست جواب حرفیکه در جمیع گردانهای کلمات بهر صدم مانع مثل قلب و حذف یافته شود و در
موازین بر فاعلین و لام افتد اصلی است و زائد ضد آن چون نیصّر بر وزن فیعل نون و صاد و ر اصلی است و یازده است
سوال صریان برای امتیاز میان حرف اصلی و زائد فاعلین و لام را چه خاص کردند جواب زیر آنچه خارج نیستند
شفقت و خلق و وسط و هیچ فعلی و سبی خالی از یکی از حروف سه گانه نیست و در فعل حروف بهر سه خارج واقع اند که شفتی
ست و عین از خلق و لام از وسط سوال این ترتیب اصل را چه اختیار کردند علف یا الفع یا الفع یا فلع را چه عین
مکررند جواب زیر آنچه هیچ فعلی خالی از معنی کردن که معنی فعل نیست بخلاف ترتیب دیگر که علف معنی خاص دارد
و بوقی مهمل اند پس این عموم معنی مرجع این ترتیب گردید و برای همین ترجیح دیگر صیغها اگر چه طامع حروف بهر سه خارج باشند
ترک کرده شدند مانند غلب سوال کلمات عرب بر سمع موقوف اند حاجت بقرارداد حروف اصلی چیست جواب
احاطه جمیع الفاظ بسمع محال است پس ضرورت قراردادن حروف اصلی تا امتیاز اصلی و زائد از دست نرود فائده آنکه
برابر افتد او را فاعل و آنکه برابر عین افتد آنرا عین کلمه و آنکه برابر لام افتد آنرا لام کلمه گویند و در رباعی آنکه برابر
لام اول افتد او را لام اول و آنچه برابر لام دوم افتد آنرا لام دوم خوانند سوال و موزون به رباعی چرا لام را مکرر
کردند جواب زیر آنچه موزون به رباعی بزیادتی حرفی پیدا خواهد شد و زیادتی حق آخر کلمه است و آخر کلمه لام است
پس لام مکرر کرده شد اما مستقبل فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و بزبان آینده تعلق دارد ای مفهوم شود از و پیدا
شدن کار و در زمانه آینده سوال چنین فعلی مستقبل چرا میگویند جواب زیر آنچه مستقبل یکسر با هم فاعل است
از استقبال بمعنی پیش آمدن کذا فی الصراح و درین فعل هم زمانه آینده مأخوذ است پس مناسبت متحقق
گردید سوال تعریف مستقبل بر امر صادق می آید پس مانع نشد جواب مراد از حدث اخبار صحت است
نه انشای آن و در امر انشای حدث است نه اخبار آن سوال تعریف مستقبل بزبانیه می که مدخل

لای سلاطین الدین احمد سلطانی ای باستقامت بیعت چنانچه در الحاق حرف زائد مانع قبل خود است ۱۱

حرف شرط باشد صادق می آید چون ان شرطت ضربت جواب دلالت بخیر و نیکو می آید بربانده بسبب عامل دخل
 حرف شرط است نه بحسب وضع و مراد از تعلق بزبان آئنده که در تعریف مستقبل معتبرست تعلق وضعی است و هرگاه فلان غرض
 مصنف از تعریف فعل مستقبل توجه کرد سوی بیان جمله پس گفت و آخر او ای لام کلمه فعل مستقبل مرفوع ای رفع
 داده شده باشد و در اختیار لفظ مرفوع ایاء است بآنکه فعل مستقبل معرب است ای مختلف میشود باختلاف عوامل مختلفه
 در عمل سوال عامل رافع فعل مستقبل کدام است جواب عامل معنوی ای خالی بودن او از عوامل ناصبه و جازمه
 این است قول اکثر کوفیین و نزول بعضی از بصیرین رافع او وقوع او موقع اسم فاعل است سوال معانی موجب اعراب ای
 فاعلیت و مفعولیت و اضافت در فعل مستقبل مفقود اند پس وجه معرب بودنش چیست جواب مشابهت تائمه آن
 با اسم فاعل ای در عدد حروف و حرکات و سکونات و دخول لام تا کید بر هر دو چون ان زید ایقوم و ان زید القاطم و
 وقوع هر دو صفت نکر چون مررت برجل یضرب و مررت برجل ضارب فائده القاب حرکت معرب رفع و نصب
 و جرست و رفع را از ان جهت بر رفع نامیدند که لب زیرین وقت تلفظ او مرفوع و بلند میشود و نصب را نصب ازان
 گویند که وقت تلفظ او هر دو لب بر حال خود منصوب قائم میباشد و جر را جر ازان گویند که وقت تلفظ اول لب زیرین
 منجز بر زیر میشود و القاب حرکات مبنی ضم و فتح و کسرت و ضم را ضم نامیدند بسبب حصول او بضم هر دو لب و فتح
 را فتح بسبب الفتح و بن وقت تلفظ او و کسر بسبب انکسار لب زیرین وقت تلفظ او و ضم و فتح و کسر و ضم
 است حرکات معرب و مبنی را اگر عبارض استثناست از بودن آخر مستقبل مرفوع یعنی آخر فعل مستقبل بهمه حال
 مرفوع شود و اگر بسبب مثل دخول عامل جازم یا ناصب که درین هنگام رفع نخواهد ماند چون لن یضرب و لم یضرب
 و علامه افتتارانی گفته که مضارع بانون ضمیر جمع مؤنث مبنی است چرا که معرب بودنش بسبب مشابهت تائمه
 بود که با اسم فاعل میداشت و هرگاه بانون ضمیر جمع مؤنث که اتصالش خاصه فعل است متصل گردید ترجیح جانب
 فعلیه گردید پس باصل خود که بناء است ملحق خواهد شد و مضارع بانون تا کید ثقیله و خفیفه تیر مبنی است بسبب
 اتصال او که بمنزله جزو کلمه گردیده است پس اگر اعراب قبل بانون دخل شود لازم می آید دخول اعراب در وسط کلمه
 و اگر بر بانون آید لازم آید اعراب مبنی زیرا چه بانون حرف است و جمله حروف بسبب فقدان معانی موجب اعراب مبنی است
 چون یَفْعَلُ یَفْعَلُ یَفْعَلُ ای خواهد کرد آن یکم و در زمانه استقبال و صیغه اول ثلاثی است و صیغه
 رابع رباعیه است سوال ثلاثی راسته صیغه چا آورد جواب برای تنبیه بر اینکه عین مستقبل هم مکیس بود و هم مفتوح
 و هم مضموم لیکن مضموم العین خود مستعمل نیست بلکه موزون او مستعمل است و مفتوح العین خود هم مستعمل است

و حال بعد بیان موزون به بیان موزون میفرماید بر تریب موزونات ماضی چون یضرب بر وزن لفعیل
 مکسورین ای خواهد زد آن یکم و در زمانه آینده یسمع بر وزن لفعیل مفتوح لعین ای خواهد شنید آن یکم و در زمانه
 آینده یکم بر وزن لفعیل مضبوط لعین ای بزرگ خواهد شد آن یکم و در زمانه آینده یبعثر بر وزن لفعیل مضبوط
 بر انبخت آن یکم و در زمانه آینده اما حال فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و زمانه موجود تعلق دارد و صیغه حال
 همچو صیغه استقبال است مانند فعل ای میکنند آن یکم و در زمانه حال قس علیه پس آخر او مرفوع است اگر چه
 همچو آخر صیغه استقبال سوال صیغه چیست جواب صیغه لغت معنی زرد و رفته انداختن است کذا فی بعض
 الشرح و نیز صیغه معنی اهل است گفته میشود همون صیغه کریمه یعنی حاصل بزرگ است کذا فی مثنی الارب و اصطلاح
 صرف عبارت است از مثنی که حاصل شود و کلمه را بر تریب حروف منع حرکات و سکونات سوال و رق که امر است
 از لقی ترتیب حروف کجاست جواب باعتبار اصل او زیرا چه اصلش اوق است سوال در اوق سکونات
 کجا اندیک سکون است جواب مراد از سکونات جنس سکون است نه تعدد سکون سوال کلمه همچو برای تشبیه است
 و میان مشابه به غارت ضرر است و اینجا صیغه حال عین صیغه استقبال است جواب اتحاد و لفظ است
 و تعار و معنی و اینقدر تعار معنوی برای تشبیه کافی است و اگر خدشه کنی بدین تقریر که تشبیه در معنی واقع
 نشده است بلکه در لفظ زیرا چه صیغه عبارت است از مثنی لفظی و در لفظ اتحاد محض است پس چگونه تشبیه است
 آید فحش باید کرد که البته تشبیه میان هر دو لفظ است اما هر دو لفظ باعتبار معنی تعار دارند و اینقدر کافیست
 سوال چرا برای حال صیغه علیّه و وزنه جدید موضوع نکردند جواب زیرا چه زمانه امر است مقتضی
 متحد و نیست او را قرار و ثبات و زمانه حال در حقیقت امر است اعتباری لهذا از پایه اعتبار ساقط کرده
 تا بایست مستقبل کردند سوال زمانه حال قبل وجود خود مستقبل بود و بعد القضا می خود ماضی گردید پس مناسبتی بهر
 دارد حال ا کلام وجه است که صیغه حال را تابع مستقبل کردند تا ماضی جواب بسبب آنکه صفت استقبال مرزا
 حال را قبل وجودش ثابت شده است و هنوز صفت مضی او را ثابت نشده است بعد القضا می آن ثابت
 خواهد گردید لهذا تابع مستقبل کردند هر یک ازین ماضی و مضارع چهارده کلمه بیرون می آیند مضارع فعلی است
 که دلالت کند بر حدث با قران زمانه حال و آینده چون یضرب ای میزند یا خواهد زد آن یکم و در زمانه حال استقبال
 پس صیغه مضارع مشترک است میان حال و استقبال چنانچه علامه تفتازانی اختیارش نموده و نیز بعضی در حال
 حقیقت است و در استقبال مجاز و نیز بعضی بر عکس آن سوال بر تقدیر اشتراک او تعریف فعل بر صاق

نام نون و کسورین
 مکسورین ای خواهد زد آن یکم
 آینده یکم بر وزن لفعیل مضبوط
 بر انبخت آن یکم و در زمانه آینده
 اما حال فعلی را گویند که دلالت
 کند بر حدث و زمانه موجود تعلق
 دارد و صیغه حال همچو صیغه
 استقبال است مانند فعل ای میکنند
 آن یکم و در زمانه حال قس علیه
 پس آخر او مرفوع است اگر چه
 همچو آخر صیغه استقبال سوال
 صیغه چیست جواب صیغه لغت
 معنی زرد و رفته انداختن است
 کذا فی بعض الشرح و نیز صیغه
 معنی اهل است گفته میشود
 همون صیغه کریمه یعنی حاصل
 بزرگ است کذا فی مثنی الارب
 و اصطلاح صرف عبارت است
 از مثنی که حاصل شود و کلمه
 را بر تریب حروف منع حرکات
 و سکونات سوال و رق که امر
 است از لقی ترتیب حروف کجاست
 جواب باعتبار اصل او زیرا چه
 اصلش اوق است سوال در اوق
 سکونات کجا اندیک سکون است
 جواب مراد از سکونات جنس
 سکون است نه تعدد سکون سوال
 کلمه همچو برای تشبیه است
 و میان مشابه به غارت ضرر
 است و اینجا صیغه حال عین
 صیغه استقبال است جواب اتحاد
 و لفظ است و تعار و معنی و
 اینقدر تعار معنوی برای
 تشبیه کافی است و اگر خدشه
 کنی بدین تقریر که تشبیه در
 معنی واقع نشده است بلکه در
 لفظ زیرا چه صیغه عبارت
 است از مثنی لفظی و در لفظ
 اتحاد محض است پس چگونه
 تشبیه است آید فحش باید
 کرد که البته تشبیه میان
 هر دو لفظ است اما هر دو
 لفظ باعتبار معنی تعار دارند
 و اینقدر کافیست سوال چرا
 برای حال صیغه علیّه و وزنه
 جدید موضوع نکردند جواب
 زیرا چه زمانه امر است مقتضی
 متحد و نیست او را قرار و
 ثبات و زمانه حال در حقیقت
 امر است اعتباری لهذا از پایه
 اعتبار ساقط کرده تا بایست
 مستقبل کردند سوال زمانه
 حال قبل وجود خود مستقبل
 بود و بعد القضا می خود ماضی
 گردید پس مناسبتی بهر دارد
 حال ا کلام وجه است که
 صیغه حال را تابع مستقبل
 کردند تا ماضی جواب بسبب
 آنکه صفت استقبال مرزا حال
 را قبل وجودش ثابت شده
 است و هنوز صفت مضی او را
 ثابت نشده است بعد القضا
 می آن ثابت خواهد گردید
 لهذا تابع مستقبل کردند
 هر یک ازین ماضی و مضارع
 چهارده کلمه بیرون می
 آیند مضارع فعلی است که
 دلالت کند بر حدث با قران
 زمانه حال و آینده چون
 یضرب ای میزند یا خواهد
 زد آن یکم و در زمانه حال
 استقبال پس صیغه مضارع
 مشترک است میان حال و
 استقبال چنانچه علامه
 تفتازانی اختیارش
 نموده و نیز بعضی در
 حال حقیقت است و در
 استقبال مجاز و نیز
 بعضی بر عکس آن سوال
 بر تقدیر اشتراک او
 تعریف فعل بر صاق

نخواهد آمد چه در فعل اقتران به یک از ازمینه ثلثه معتبر است و در مضارع دوزمانه شدند جواب و دوزمانه یک به هم وجود
 است سوال این فعل مضارع چه نام نهاند جواب مضارع بکسر اسم فاعل است از مضارعت بمعنی مانند
 شدن کذا فی الصراح فعل مضارع مشابه است با اسم فاعل چنانچه گذشت سوال مصنف چاره کلمه گفت چاره
 صیغه چه گفت جواب تا دلالت شود بمنزله صراحت بر وضع چرا که قید وضع در تعریف کلمه معتبر است پس صیغه مضارع
 را غایب هم میگویند از غیور بمعنی باقی ماندن کذا فی الصراح و زمانه این هم باقی است یعنی تا وقت تکلم نگذاشته است
 سه از ان مرئوس غائب است ای واحد و تثنیه جمع و سه از ان مرئوس غائب است ای واحد و تثنیه جمع
 و سه از ان مرئوس حاضر است ای واحد و تثنیه جمع و سه از ان مرئوس حاضر است ای واحد و تثنیه جمع
 سوال لفظ مرئوس یعنی خاص دلالت میکند بر آنکه هر یک از صیغهها مذکور خصوصیت بمعنی واحد دارد حال آنکه
 بعضی از این صیغهها مشترک اند همچو تفعیل که مشترک است میان واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و فعلما
 که مشترک است میان تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر جواب لفظ مرئوس در اینجا زائد است برای حسن کلام و در
 از ان مرئوس کایت نفس متکلم است و در از ان لفظ حکایت نفس اشعار است بآنکه باین دو صیغه تکلم بنفس حکایت
 میکند و خبر میدهد از آنچه در اول اوست و اول صیغه حکایت نفس متکلم و حدان بضم اول جمع واحد کذا فی الصراح
 مذکر و مؤنث یکسان است و در دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه جمع مذکر و مؤنث یکسان است این چاره
 صیغه گردید و قیاس مقتضی آن بود که همیشه صیغه بعد و اقسام فاعل میشد چرا که فاعل یا غائب است یا مخاطب
 یا متکلم و هر یک یا مذکر یا مؤنث شش قسم شدند و هر یک از این شش یا واحد یا تثنیه یا جمع همیشه قسم شدند و هرگاه که
 اول صیغه حکایت نفس متکلم مشترک است میان واحد مذکر و واحد مؤنث و دوم صیغه اش مشترک است میان تثنیه
 و جمع مذکر و مؤنث پس این دو صیغه را بجای شش صیغه اش تصور باید کرد و چون جمله شش صیغه اش دو صیغه را شامل
 کرده چار ساقط کرده شد پس از همیشه بعد از اسقاط چارده باقی ماند سوال فعلما مشترک است میان تثنیه
 مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر پس مصنف رامی بایست که یکجای آورد و همیشه صیغه قرار میباید چنانچه صاحب
 فصول کرده است جواب برای تسهیل فهم مرئوس که در هر یک از این ضعی مضارع بر دو گونه است معروف که
 آنرا معلوم الفاعل نیز گویند و مجهول که آنرا فعل بالم اسم فاعله نیز نامند سوال معروف چیست و مجهول چیست
 و چه این نام نهاند جواب معروف فعلی است که نسبت کرده شود بوسعه فاعل چنانچه باشد چون ضرب زید
 یا حتی چون تخلف و چون معروف در لغت بمعنی شناخته شده است و فاعل این فعل هم شناخته شده اند و از این

نام نهاده و مجهول فعلیست که نسبت آن بفاعل نکرده شود بل بمفعول خواه جلی باشد چون خلق العالم مخفی
 چون الخلق و هرگاه معنی مجهول بحسب لغت نادانسته شده و فاعل این فعل هم ندانسته شد پس او را مجهول
 نامیدند و هر یک ازین اسی معروف و مجهول بر دو گونه است اثبات و نفی سوال اثبات مصدر است
 بمعنی ثابت کردن و نفی مصدر است بمعنی دور کردن پس فعل را چگونه اثبات و نفی خواهند گفت جواب اینجا
 اثبات بمعنی مثبت است و نفی بمعنی منفی سوال مثبت چیست و منفی چیست جواب مثبت فعلیست که معنی
 مصدری آن بمنسوب الیه مقارن و ثابت باشد چون ضرب زید ای زو زید و منفی فعلیست که معنی مصدری آن
 بمنسوب الیه مقارن و ثابت نباشد بلکه دور کرده شده باشد نحو ما ضرب زید ای زو زید بحث اثبات
 فعل ماضی معروف فعل گردان یکم در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی معروف
 فعلاً کردند آن و دوم در آن در زمانه گذشته صیغه تشبیه مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی معروف فعلتاً کردند
 آن همه مردان در زمانه گذشته صیغه جمع مذکر غائب بحث الخ فعلت بتا ساکن گردان یک زن در زمانه گذشته
 صیغه واحد مؤنث غائب بحث الخ فعلتاً کردند آن و زنان در زمانه گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائب بحث الخ
 فعلن بلام ساکن کردند آن همه زنان در زمانه گذشته صیغه جمع مؤنث غائب بحث الخ فعلت بفتح تا گردی تو
 یکم در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر حاضر بحث الخ فعلتاً گردید شما و مردان در زمانه گذشته صیغه تشبیه مذکر حاضر
 بحث الخ فعلتم گردید شما همه مردان در زمانه گذشته صیغه جمع مذکر حاضر بحث الخ فعلت بکسر تا گردی تو یک زن و
 زمانه گذشته صیغه واحد مؤنث حاضر بحث الخ فعلتاً گردید شما و زنان در زمانه گذشته صیغه تشبیه مؤنث حاضر بحث
 الخ فعلتن بتشدید نون گردید شما همه زنان در زمانه گذشته صیغه جمع مؤنث حاضر بحث الخ فعلت بضم تا گردی من
 یکم و یک زن در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر و مؤنث بحث الخ فعلنا گردیم ما و مردان
 یا و زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه گذشته صیغه تشبیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ
 سوال بحث ماضی را بر بحث مضارع چرامقدم کرد جواب زیرا که زمانه ماضی مقدم است بر زمانه حال و تنقبات
 سوال غائب را بر حاضر چرامقدم کرد جواب زیرا چه غائب معدوم است و حاضر موجود و عدم مقدم
 بر وجود بحسب زمان سوال حاضر را بر متکلم چرامقدم کرد جواب بسبب کثرت صیغ حاضر سوال مذکر را
 بر مؤنث چرامقدم کرد جواب بسبب شرافت مذکر که کامل عقل و دین است سوال در فعلاً الف چرا زائد
 کرده شد جواب الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل است سوال الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل چرامقدم

کرده شد جواب تا دلالت کند برهما که ضمیر رفع مفصل تشبیه است سوال در فعلوا و او چرا زائد کرده شد
 جواب و او علامت جمع مذکر ضمیر فاعلت سوال و او چرا علامت جمع مذکر ضمیر فاعل مقرر کرده شد جواب
 تا دلالت کند برهما سوال همو کدام لفظ است موافق قیاس هو است چرا که مفروض هو است جواب همو است
 بسبب اجتماع دو و او بظرا اتحاد مخرج و او و میم که هر دو شفتی هستند بجای یک و او میم را آوردند سوال درهما که تشبیه
 است هما چرا شد جواب بجهت مناسبت جمع سوال هم کدام لفظ است جواب مختصر همو است بحذف و او
 سوال و او میم نیز دلالت میکند برهما و همو پس چرا الف و او را در تشبیه جمع خاص کردند برای این دلالت
 جواب زیرا چه اصل در زیادت حروف علت اند سوال در فعلوا لام را ضمه چرا و او اند جواب بجهت مناسبت
 و او سوال در رتوا چرا میم را ضمه ندادند جواب اینجا میم حرف مقبل و او نیست چرا که اصل رتو است یا را ب
 فتحه مقبل با الف بدل کردند و الف با اجتماع ساکنین حذف شد پس با قبل و او یاست و آن مضموم است و بعد
 اعلال رتو ماند و بهمان ضمه تقدیری کفایت کرده شد سوال در رتیا با وجود یافتن قاعده چرا با الف
 نکردند جواب اگر الف میکردند مشابهت بواحد میشد سوال در ضوا ضا و ما قبل و او نیست چرا که اصلش ضو
 است پس چرا ضا در بجهت مناسبت و او ضمه دادند جواب این ضمه ضا و بجهت مناسبت و او نیست بلکه
 یاست که بجهت لزوم خروج از کسره سومی ضمه ضمه یا را نقل کرده بضاد دادند بعد سلب حرکت ضا و او را بجهت
 اجتماع ساکنین حذف کردند سوال در فعلوا و امثال آن بعد و او جمع الف چرامی نویسد جواب تا فرق شود
 میان و او جمع و او و عطف چون حضر و قتل سوال عکس چرا نکردند جواب بر تقدیر عکس لازم می آمد
 فصل میان حرف عطف و مخطوف سوال برای فرق هر دو و او حرف دیگر را سوای الف چرا مقرر نکردند
 جواب اول در حرف تهجی اول نظر بر الف افتاد چون آنرا گرفتند حاجت حرف دیگر نماند جواب دوم
 لایق زیادت حروف علت اند و خفیف ترین اینها الف است پس از زیادش آنست دانسته شد سوال
 در فعلت تا چرا زائد کرده شد جواب تا دلالت کند بر تانیث فاعل زیرا چه تا ساکن علامت مؤنث است
 سوال تا با چرا علامت مؤنث قرار دادند جواب مؤنث در پیدایش به نسبت مذکر در مرتبه دوم است که بعد از
 آدم علیه السلام و تا علیها السلام پیدا شدند و تانیث از مخرج دوم است چرا که مخرج آن وسط الفم است و آن
 مرتبه ثانی است به نسبت خلق و این تقدیر مناسبت کافیست سوال وجه تخصیص تا برای این معنی که
 علامت مؤنث قرار داده زائد کرده شود چیست دیگر حرف همچو سین و غیر هم از مخرج ثانی هستند -

جواب در تازجی دیگرست یعنی مبدل شدن آن از حروف مدولین که در زیادت اصل اند چون آنکه
 وصل آنیسه بود از باب افتعال یا را تا کرده تا را و تا و غام کردند سوال این تا که علامت مؤنث است ساکن
 چرا گردید جواب تا تو الی اربع حرکات لازم نیاید و تیر فعل بسبب دلالت بر حدث و نسبت سوئی فاعل نسبت
 سوئی زبان لقیل است پس سکون تا مناسب او شد سوال در فعلتا الف و تا از کجا رسید جواب
 الف علامت تشبیه و ضمیه فاعل است و تا علامت مؤنث است چنانچه گذشت سوال از فعلن تا فاعل
 لام را ساکن چرا گردید با آنکه آخر ماضی مفتوح می باشد جواب تا چار حرکت پے پے در لفظیکه بمنزله
 کلمه واحد است جمع نشود که این مکرره است سوال نون فعلن را ساکن میگردند جواب این نون
 علامت جمع مؤنث است و علامت شئی تغییر را نیز پذیرد سوال اگر نون کلمه را ساکن میگردند تا هم تو الی اربع
 حرکات لازم نیست جواب این تو الی اربع حرکات از آمدن نون پیدا شد و ساکن آن بسبب آنکه علامت
 ممکن نشد پس قریب او را که لام است مأخوذ کرده ساکن کردند سوال در فعلتا چار حرکت پے پے جمع شده
 اند جواب تا را حرکت بسبب الف و او را تا اجتماع ساکنین لازم نیاید پس او در حکم ساکن است زیرا چه در اصل
 واحد ساکن بود سوال در ضربت چار حرکت پے پے جمع شدند جواب کات ضمیه مفعولست و اتصال او
 قوتی ندارد پس این لفظ بمنزله کلمه واحد نیست سوال در بد بد چار حرکت جمع شدند جواب سلسله بد بد بد
 برای قصر الف را دور کردند سوال در فعلن چرا تا که علامت تانیث بود حذف کردند و فعلتین را مفتوح
 جواب تا اجتماع دو علامت تانیث یکے تا دوم نون لازم نیاید که این لقیل است و اگر اکتفا بر تانیث کردند
 التباس بواحد مؤنث غائب میشد و اگر لام را ساکن کرده تا را متحرک میکردند التباس بدگر صیغه باب
 میشد سوال در جلیات که جمع جلی است کو و علامت تانیث جمع شدند جواب اینجا دو علامت تانیث
 یکے یا که مبدل است از الف جلی دوم تا از یک جنس نیست پس لقیل نشد و مسلمات که جمع مسلمة و در اصل
 مسلمات بود و دو علامت تانیث از یک جنس یعنی تا جمع میشدند لهذا مکرره پیدا شد یکے را حذف کردند
 سوال الف جلی بیچاره بدل شد جواب زیرا چه اگر بدل نمیکردند الف در حال جمع با اجتماع ساکنین
 افتاد و حذف آن بسبب لزوم آن جائز نیست پس ضرورتی بدل کردند چون یا اخف است از اولهنا بیابال
 شد سوال در فعلن هم اگر تا را باقی میداشتند و دو علامت از یک جنس نبود جواب فعل لقیل است از اسم
 بسبب دلالت آن بر حدث و نسبت بسوی فاعل و نسبت بسوی زبان بخلاف اسم لهما اجتماع دو علامت مطلقا

در تازجی دیگرست یعنی مبدل شدن آن از حروف مدولین که در زیادت اصل اند چون آنکه
 وصل آنیسه بود از باب افتعال یا را تا کرده تا را و تا و غام کردند سوال این تا که علامت مؤنث است ساکن
 چرا گردید جواب تا تو الی اربع حرکات لازم نیاید و تیر فعل بسبب دلالت بر حدث و نسبت سوئی فاعل نسبت
 سوئی زبان لقیل است پس سکون تا مناسب او شد سوال در فعلتا الف و تا از کجا رسید جواب
 الف علامت تشبیه و ضمیه فاعل است و تا علامت مؤنث است چنانچه گذشت سوال از فعلن تا فاعل
 لام را ساکن چرا گردید با آنکه آخر ماضی مفتوح می باشد جواب تا چار حرکت پے پے در لفظیکه بمنزله
 کلمه واحد است جمع نشود که این مکرره است سوال نون فعلن را ساکن میگردند جواب این نون
 علامت جمع مؤنث است و علامت شئی تغییر را نیز پذیرد سوال اگر نون کلمه را ساکن میگردند تا هم تو الی اربع
 حرکات لازم نیست جواب این تو الی اربع حرکات از آمدن نون پیدا شد و ساکن آن بسبب آنکه علامت
 ممکن نشد پس قریب او را که لام است مأخوذ کرده ساکن کردند سوال در فعلتا چار حرکت پے پے جمع شده
 اند جواب تا را حرکت بسبب الف و او را تا اجتماع ساکنین لازم نیاید پس او در حکم ساکن است زیرا چه در اصل
 واحد ساکن بود سوال در ضربت چار حرکت پے پے جمع شدند جواب کات ضمیه مفعولست و اتصال او
 قوتی ندارد پس این لفظ بمنزله کلمه واحد نیست سوال در بد بد چار حرکت جمع شدند جواب سلسله بد بد بد
 برای قصر الف را دور کردند سوال در فعلن چرا تا که علامت تانیث بود حذف کردند و فعلتین را مفتوح
 جواب تا اجتماع دو علامت تانیث یکے تا دوم نون لازم نیاید که این لقیل است و اگر اکتفا بر تانیث کردند
 التباس بواحد مؤنث غائب میشد و اگر لام را ساکن کرده تا را متحرک میکردند التباس بدگر صیغه باب
 میشد سوال در جلیات که جمع جلی است کو و علامت تانیث جمع شدند جواب اینجا دو علامت تانیث
 یکے یا که مبدل است از الف جلی دوم تا از یک جنس نیست پس لقیل نشد و مسلمات که جمع مسلمة و در اصل
 مسلمات بود و دو علامت تانیث از یک جنس یعنی تا جمع میشدند لهذا مکرره پیدا شد یکے را حذف کردند
 سوال الف جلی بیچاره بدل شد جواب زیرا چه اگر بدل نمیکردند الف در حال جمع با اجتماع ساکنین
 افتاد و حذف آن بسبب لزوم آن جائز نیست پس ضرورتی بدل کردند چون یا اخف است از اولهنا بیابال
 شد سوال در فعلن هم اگر تا را باقی میداشتند و دو علامت از یک جنس نبود جواب فعل لقیل است از اسم
 بسبب دلالت آن بر حدث و نسبت بسوی فاعل و نسبت بسوی زبان بخلاف اسم لهما اجتماع دو علامت مطلقا

و فعل ممنوع شد سوال نون چگونه علامت جمع مؤنث است جواب نون برین دلالت میکند که ضمیر جمع مؤنث
 است سوال و فعلت تا چنانکه باشد جواب ضمیر واحد مذکر مخاطب و فاعل فعلت سوال این تا را حرکت
 چنانکه جواب تا مشابه نشود و با واحد مؤنث فاعل سوال فتح چنانکه جواب اول زیراچه تا و انت که
 ضمیر مرفوع منفصل واحد مذکر مخاطب است مفتوح است جواب دوم فتح مناسب شان مذکر است که
 غالب و فوق میشود سوال ضمیر هم غالب میشود جواب ضمیر قویست و متکلم هم قویست چه صد و کلام
 از دست پس ضمیر مناسب متکلم شد زیرا که قوی را قوی و ادن اولی است پس اگر در واحد مذکر مخاطب هم
 تا را ضمیر میدادند التباس میشد سوال تشنیه مذکر حاضر و تشنیه مؤنث حاضر یک صیغه چنانکه قرار داده شد
 جواب زیراچه نسبت مفروق و التباس است سوال پس التباس لازم آمد جواب بسبب
 قلت استعمال آن التباس هم قلیل شد لهذا اعتبار آن نکرد و وجه شمار کردن این صیغه دو جایز است
 معلوم شد فتنه سوال در فعلتا قبل الف تشنیه میم را چنانکه کردند جواب تا التباس نشود و بالت
 اشباع که بسبب دراز کردن فتح پیدا میشود سوال در فعلامی بایست که حرف دیگر را ندیشد والا التباس
 بالف اشباع لازم می آید جواب نکات این فن بعد الوقوع میشوند لحاظ جامعیت نباید ساخت
 شرح محقق جواب داده که در ضرب و غیره بقرینه ذکر مرجع فرق حاصلست چون زید ضرب و زیدان ضرب بخلاف
 مخاطب که جمع مذکور نمیشود قبل او و ما میگویم که فرق در مخاطب هم حاصلست بدینطور که ضربت انت ضربت
 انتما فافهم سوال میم را خاص کردند چنانکه حرف دیگر را ندیدند جواب برای مناسبت انتما که ضمیر مرفوع
 منفصل تشنیه مخاطب است سوال در انتما میم را چنانکه کردند مفروقش انت است جواب برای ففت
 بما که میم در آن آورده شد چنانچه گذشت سوال در فعلتا و فعلتم و فعلتن تا را چنانکه دادند جواب زیرا که
 تا ضمیر فاعل است و فاعل مرفوع میشود پس ضمیر مناسب شد حرکت فاعل را که رفع است سوال و فعلت
 و فعلت چنانکه ضمیر دادند جواب برای خوف لبس با واحد متکلم سوال در فعلتم میم را چنانکه کردند که اینجا
 التباس بالف اشباع هم نیست جواب میم را ندیده شد تا موافق شود به تشنیه خود سوال اگر میم را ندید
 علامت جمع مذکر کدام چیز است جواب علامت جمع مذکر محذوف است زیراچه اصل فعلتم فعلتم بود و او در طرف
 افتاد و ما قبل او ضمیر است و او را حذف کردند و ضمیر میم را و چه نماند حذف نمودند و هنگام اتصال ضمیر چون
 و او در طرف نافتاد و آن میشود و نحو فعلتموه سوال و فعلت تا چنانکه کردند جواب و ال است

۱۵۱ علامت الدال بر جمع و التباسی ۱۵۲ اشاده است بآنکه فاعل مظهر باشد یا ضمیر برای فعل ضرورت بخلاف تأکید ۱۵۳ و التباس میم و نون نیست.

براست و ضمیر واحد مؤنث مخاطب و فاعل فعل است سوال تا را کسره چرا دادند جواب اول زیر اچه تا
 انت مکسور است جواب دوم کسره مناسبان مؤنث است که مغلوب و تحت است جواب سوم
 کسره جزو یاست و یا علامت مؤنث است در این سوال و فعل متن لئون را تشدید از کجا رسید با آنکه
 لئون علامت جمع مؤنث است همچون ضربن جواب هرگاه در تنبیه میم زائد شد و جمع هم زائد کرده شد تا
 موافق تنبیه شود پس اصل آن فعل متن شد میم و لئون قریب منجیح بودند امده میم را لئون کرده در لئون ادغام کردند
 سوال و ثبوت تا از کجا رسید جواب ضمیر واحد متکلم است و حرفی از حروف اما قابل زیادت نیست بجهت
 التباس با صیغ دیگر چه اگر الف زائد میکردند با تنبیه مذکر غائب ملتبس میشد و اگر لئون زائد میکردند با جمع مؤنث
 متبیه میشد پس تا را اختیار کردند زیرا چه در اخوات او چون صیغه واحد مذکر حاضر و غیره تا زائد کرده شد
 سوال اگر تا زائد کنند التباس بخیر خواهد شد جواب کثرت استعمال و حدان حکایت نفس متکلم مانع
 تطویل صیغه اش گردید سوال تا را ضمه چرا دادند جواب تا ضمیر فاعلست فاعل مرفوع میشود پس ضمه مناسب
 حرکت فاعل را سوال در فعلنا لئون از کجا رسید جواب این لئون ما خود است از نحن که ضمیر مرفوع متکلم مع
 التیسر سوال الف چرا زائد کرده شد جواب تا ملتبس نشود بفعلمن سوال عکس چرا نکردند جواب
 تا کثرت لفظ و التکثیر معنی زیر اچه معنی فعلنا کثرت دارد از معنی فعلن چه فعلن اطلاق بر تنبیه میشود
 بخلاف فعلنا که اطلاق بر تنبیه هم میشود سوال و صیغه مفرود متکلم هرگاه مذکر و مؤنث شریک کرده شدند
 التباسی پیدا شد جواب التباس قلیل است و برای رفع این التباس قلیل مشاهده کافیت چرا که متکلم در
 اکثر احوال مشاهده میشود و اگر مشاهده نشد امتیاز به آواز میتوان شد و مشابهت آواز مذکر با آواز مؤنث کمتر است اعتبار
 نداشت و همین وجه و صیغه دوم متکلم تنبیه جمع مذکر و مؤنث یکسان کرده شد سوال برین تقدیر برای متکلم دو
 قرار دادن حاجت نبود بلکه یک صیغه کافی بود و از مشاهده غیره التباس لازم نمی آمد جواب واحد مؤنث
 است مرتبیه جمع را میان تنبیه و جمع مناسب است و اصل مخالف صیغ است مباحلین پس برای واحد صیغه
 علیحد مقرر شد و برای تنبیه جمع علیحد سوال مذکر هم مخالف است مؤنث را و اصل مخالف صیغ است
 مباحلین پس برای هر دو صیغه علیحد چه مقرر کردند جواب در نکات بعد الوقوع لحاظ جامعیت نباید
 بسبب اختصار و عدم التباس بسیار تجاوز صیغه هر دو بوقوع آمد فصل در لغت معنی جدا کردن است ایراد
 این لفظ تنبیه است بر آنکه این بحث از بحث سابق جداست این همه که گفته شد بحث اثبات محل ماضی معرّف

مَا فَعَلْتَ مَا فَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُمْ
 فعل ماضی بود چون خواهی که فعل مضارع بنا کنی یک را از علامت های مضارع در اول او ای در اول فعل
 ماضی و این بر تقدیر قول اشتقاق فعل مضارع از فعل ماضی چنانچه علامت افتارانی در شرح رنجانی قائل بآن شد
 و آنچه بعضی از محققین گفته قول اشتقاق مضارع از ماضی در حقیقت منقول از هیچ صریحی نیست انتهای مبنی است
 بر قلت تتبع و مؤید این قول است آنکه بعضی نوشته که مضارع فعل است و ماضی نیز فعل است با هم مناسبت بسیار
 لهذا یک از دیگری مشتق شده بخلاف مصدر که اسم است فعل مضارع با او مناسبت ندارد و فعل ماضی بحیث تقلیل تغییر
 مناسبت با مصدر دارد لهذا از مصدر مشتق شده بخلاف مضارع که در تغییر بسیار است و بعضی از ضریان فرموده اند که مصدر از
 ماضی فرع وی و چیزی که بنا کردن آن از اصل صحیح باشد حاجت نیست که بنای آن از فرع کرده شود و نیز در فرع معنی
 اصل و ماده آن باقی میماند و در معنی ماضی را نه گذشته ماضی است و آن در مضارع باقی میماند پس اشتقاق مضارع از
 ماضی صورتی است و برین قول بنای لفظی از فعل بسکون عین است نه از فعل ماضی و ضمیر کلمه او در متن جمع است
 بسوی فعل مضارع ای در اول فعل مضارع و این چنانست که گویند فاتحه در اول قرآن است اگر چه خود فاتحه از قرآن
 یا آنکه مضاف الیه محذوف باشد یعنی در اول اصل مضارع و در سوال بعد از ماضی چرا که مضارع نموده
 ذکر امر و غیره جواب زیرا چه اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی یا خواند از مضارع سوال علامت که میگویند
 جواب علامت آنرا گویند که با دشناخته شود چیزی چنانچه مضارع بدخول یک از حرف ایتین شناخته میشود
 سوال مستقبل را بر زیادت حروف ساختند و بنقصان حروف از فعل چرا ساختند جواب زیرا چه بر تقدیر
 نقصان باقی میماند کلمه معرب کم از قدر مناسب آن بودن کلمه معرب بر سه حرف است این توجه در ثلاثی مجرد است
 و ثلاثی مزید و رباعی را بر و قیاس کردند سوال در ماضی اگر این حروف را نداشتند میگردند و در مضارع کم میگردند و هیچ
 قیاس لازم نمی آید جواب لایق زیادت مضارع است زیرا چه مزید علیه بعد از اصل میشود و مضارع هم بعد از ماضیست
 سوال حروف مضارع را چرا در اول ماضی آوردند و در آخر جواب اول تا از عنقوان تکلم مضارع معلوم شود
 که مضارع است و اگر در آخری آوردند یا در اوسط پس از ابتدا معلوم میشد که ماضیست و چون علامت را میدیدند
 مضارع می دانستند و بر صورت انتشار لازم می آید جواب هم اگر الف یا تا یا نون را در آخری آوردند بعضی از
 صیغها ماضی التباس میشد و بار برین حمل کردند بدانکه علامت مضارع در ثلاثی مجرد مفتوح میشود و در الرباعیه
 ماضی آنها چار حرف دارد چون دخرج و اگر کم و قائل و صرف مضموم میشود سوال حروف مضارع را در

علامت ماضی چیست علی کاوردی ۱۲ علامت مضارع چیست زیرا چه مضارع را مضارع ۱۲ چون فلان فعلت فلان فعلت فلان فعلت

ثلاثی مجرد مفتوح چار حرف جواب فتح الحركات است و ثلاثی مجرد کثیر الاستعمال است پس فتح مناسب آن
 شد سوال و مضارع یک ماضی آن چار حرف دارد علامت مضارع مضموم چار میشود جواب اول چار حرف
 فرت ثلاثی است که وجودش بدون آن متصور نیست و ضمه نیز فرع فتح است پس فرع ربه فرع دادن اولی است
 سوال ضمه فرع فتح چگونه است جواب زیرا چه وقت تلفظ فتح لب بر حال خود میماند و وقت تلفظ ضمه لب
 بر حال خود نمی ماند و بقاء حال اصل است نسبت تغییر جواب هم اگر در یکرم یا رافتح و هندی التباس رود مضارع
 ثلاثی مجرد پس ضمه دادند و حمل کردند برین باب هر مضارعی را که ماضی آن چار حرف دارد سوال در مدح
 و یقاتل و یصرف اگر فتح میدادند التباس بخیر نمیشد پس می بالست که درین صیغ فتح میدادند و یکرم
 بر این حمل میکردند زیرا چه حمل قلیل بر کثیر بهتر است از عکس آن جواب چون از حمل قلیل بر کثیر التباس لازم
 می آید اگر چه در صورت واحد میشد لهذا اینجا حمل کثیر بر قلیل که پناه از التباس میداد ولی است و در کلمات
 اهل صرف تل کثیر بر قلیل واقع شده است چنانچه تعد و تعد را بر تعد حمل میسازند و در بعضی لغات و غیره چار باب
 مذکور هنگامیکه ماضی مکسور العین یا مکسور الهمزة باشد برای دلالت بر کسره ماضی حروف مضارع را کسره میدهند
 چون بعلم و تنصیر و بعضی را مستثنی میسازند بجهت ثقل کسره بر یا سوال براس دالت بر کسره ماضی کسره
 حروف مضارع را چار اختیار کردند کسره حرف دیگر جواب اول زیرا چه حروف مضارع را نداند و تصرف در زائد
 بهتر است جواب دوم تا از اول امر بر کسره ماضی دلالت شود و فاکلمه را ساکن کن ای در ثلاثی مجرد و در
 رباعی مجرد فاکلمه را بحال خود بگذار سوال در ثلاثی مجرد فاعل را چار ساکن کردند جواب تا اجتماع چار حرکت
 پے در پے لازم نیاید سوال در رباعی چار فاعل را ساکن نمی کنند جواب هیچ گراست آنجا لازم نیاید
 پس ضرورت سکون آنجا نیست سوال اگر ثلاثی مجرد عین فعل را ساکن میکردند فاعل را بر حال خود
 می گذاشتند تا هم هیچ قباح نمیشد جواب اجتماع چار حرکت پے در پے از دخول حرف مضارع لازم آمد چون
 سکون او ممکن نیست زیرا چه ابتدا سکون لازم خواهد آمد لهذا فاعل را که قریب است مأخوذ کرده ساکن کردند
 و عین کلمه را بر حالت خود بگذار ای در ثلاثی مجرد و هم در رباعی مجرد و لام کلمه را هم کن ای در هر دو در رباعی مجرد
 لام اول را کسره دهند و باید دانست که مناسب بود ایراد لفظ رفع بجای لفظ ضم چرا که فعل مضارع معرب است
 و علامت مضارع چار حرف اند الف و یاء و نون که مجموعه و سه افتاد این باشد سوال این چار حرف را
 براسه زیاده چار خاص کردند جواب زیرا چه مستحق زیادت حروف علت هستند ای و او و یا و الف بسبب ثبوت

دو اینها در کلام عرب که هیچ کلمه ازین حروف یا از اباض این حروف که حرکات اند خالی نیست پس یا خود موجود است
 و اما اول پس بدش تاست و اما الف پس چون ابتدا بسکون محال بود لهذا در حرکت دادن و اما نون پس
 بجهت مناسبت حرف مدولین آورده شد که این نون مدّه است در خیشوم و حرف مدولین مدّه است
 در خلق سوال در تعبیر مجموعه این چهار حروف لفظ ایتین را چرا اختیار کرد مجموعه های دیگر چرا نگفت همچو
 ایت یا نای یا نیت جواب لفظ ایتین لطفی دارد که دیگر اوزان را حاصل نیست زیرا چه اوصیغه جمع باشد
 غائب است پس این لفظ صفت حروف میتواند شد ای یا مدّ این حروف بخلاف مجموعه های دیگر که صفت حرف
 کلامی ازینها واقع نمی تواند شد الف برای وحدان حکایت نفس متکلم مذکور مؤنث راست لفظ را بمعنی برای
 پس لفظ را یا لفظ برای یک ازین هر دو راست و همچنین در عبارات آینده و تا برای هشت کلمه است سه ازان هر

مذکور حاضر است ای واحد تشبیه جمع و سه ازان مؤنث حاضر است ای واحد تشبیه جمع و دو ازان مرد واحد و تشبیه
 مؤنث غائب است و یا برای چهار کلمه است سه ازان مرد مذکور غائب است ای واحد تشبیه جمع و یک مرد جمع
 مؤنث غائب است و نون برای تشبیه جمع حکایت نفس متکلم مذکور مؤنث راست و گاهی در مواضع وحدان حکایت
 نفس متکلم صیغه تشبیه جمع حکایت نفس متکلم را می آرند بنابر تعظیم همچو قول ربّ تعالی نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْقِصَصَ الْأُولَى
 الف برای وحدان حکایت نفس متکلم چرا معین کرده شد جواب اول بمناسبت وجود الف در آنکه ضمیر مرفوع و متکلم
 است جواب دوم بمناسبت آنکه تکلم مقدم است که از او ابتدا در کلام است و الف از بعد خارج غنی قصی خلق بری آید
 پس مناسبت متحقق گردید سوال نون برای تشبیه جمع حکایت نفس متکلم چرا مقرر شد جواب اول بمناسبت وجود
 نون در سخن که ضمیر مرفوع متکلم مع النّیّره است جواب دوم برای موافقت تشبیه جمع متکلم باضی سوال
 تا بر آید شش صیغه مخاطب چرا مقرر شد جواب این تا در اصل وارد بود و او چون از منتهی خارج است زیرا که شفویه است
 و کلام نیز بر مخاطب تمام میشود بدین سبب برای صیغهای مخاطب او خاص کرده شد چون از مثال و او مثلاً و عَدَّ
 صیغه واحد مذکور مخاطب مضارع بنا میگردند و و عَدَّ همیشه و نه گامیکه بران و او عطف می آوردند و و عَدَّ میشود و اجتماع
 سه و او کرده است لهذا او را بتابدل کردند سوال و او را بتا چرابدل کردند و دیگر حرف چرابدل نکردند جواب
 اول بسبب ترجیح جمع و آن مبطل شدن و او بتا و مثل او تقدّر جواب دوم و او چون برای مخاطب معین شد
 و آوردنش متشکک گردید پس بحر فی از حروف ضمیر واحد مخاطب مرفوع یعنی انت بدل می باید کرد برای مناسبت
 پس اگر بالف یا نون بدل میگردند و این را در مخاطب مضارع می آورند مثلاً بهر و صیغه متکلم اینها را

اختیار کردند سوال در مثل متباعد یک تار اجرا حذف میکنند جواب برای اجتماع دو حرف از جنس واحد و عدم امکان او غلام زیرا چه ابتدا بسکون ممکن نیست سوال کدام تا حذف کرده خواهد شد جواب بعضی تار ثانیه را بر اے حذف معین کردند زیرا چه تار اول علامت مضارع است و علامت محذوف نمیشود و سیبویه بدین جانب رفته و بعضی حذف تار اول تجویز میکنند بسبب آنکه تار ثانیه علامت باب است و حذف آن مخل معنی باب است سوال یا برای غائب چرا مقرر شد جواب یا از وسط مخارج است و غائب نیز سطر است ای ذکر او درست میان تکلم و مخاطب سوال کلمه غائب را بر اے پروردگار مستعمل میسازند چنانچه میگویند ليقول الله تعالى باوجود آنکه او تعالی غائب نیست جواب بسبب غیبت آن بحسب ظاهر حواس سوال صغیر مذکور می آرند نه صغیره مؤنث بآنکه او تعالی مؤنث است نه مذکر جواب بسبب شرافت مذکر سوال در واحد مؤنث غائب چرا آوردده شد جواب زیرا چه در واحد مؤنث غائب ماضی آورده شد پس بدین مناسبت اینجا هم تارا آوردند سوال در واحد مؤنث غائب ماضی تانسان کن است و اینجا چرا ساکن نکردند جواب تا ابتدا بسکون لازم نیاید سوال پس فتحه چرا دادند ضممه و کسره چرا ندادند جواب بیا موافقت دیگر حروف که مفتوح اند سوال در جمع مؤنث غائب چرا تانیاء آوردند جواب زیرا چه در جمع مؤنث غائب ماضی تانیست پس رجوع باصل کرده یا آوردند سوال در تضرعین یا چرا زاید کرده شد جواب یا علامت خطاب مؤنث است و فاعل او مستمر نزو خفش و نزو عامه یا ضمیر فاعلست چنانچه داود و فعلون و تضعیف قول خفش کرده اند که اگر یا علامت خطاب باشد اجتماع دو علامت لازم آید زیرا که تار اول کلمه نیز علامت خطاب است و این مکروه است اگر گفته شود که درین صورت تا علامت نخواهد بود خواهیم گفت که این التزام بلا لزوم است سوال بر اے علامت خطاب مؤنث یا چرا مقرر شد جواب بسبب آنکه در نبدی یا علامت تانیث حاضر است سوال از حروف انت چرا حرفی را زائد نکردند جواب اگر الف آوردند تضرعان میشد و التباس به ثنیه لازم می آمد و اگر نون می آوردند دونون جمع میشد و اگر تامی آوردند دو تادر کلمه واحده جمع میشد و این متکراه است سوال چرا این ضمیر را در تضرعین ظاهر کردند و مستتر نکردند جواب تا فرق شود و التباس لازم نیاید میان او و میان جمعی یعنی تضرعین سوال در واحد مؤنث حاضر اگر این ضمیر راسته میگردد و ما قبل نون را حرکت میداوند التباس لازم نمی آید جواب در نصورت التباس بنون لقیله در صورة لازم می آید سوال تحصیل فرق میان واحد مؤنث حاضر و جمع او

۱۵ و نیز در نقطه نردان تعلیم شد و میبود این نردان نخست
۱۶ این سوال پیدا و بی برکت است خامه ۱۲

غائب بحث انْ تَفْعَلَانِ میکنند و خواهند کرد آن دو زنان در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مؤنث غائب
 بحث انْ تَفْعَلْنَ میکنند و خواهند کرد آن همه زنان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مؤنث غائب
 بحث انْ تَفْعَلْ میکنی و خواهی کرد تو یک مرد در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر حاضر
 بحث انْ تَفْعَلَانِ میکنید و خواهید کرد شما دو مردان در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مذکر حاضر
 بحث انْ تَفْعَلُونِ میکنید و خواهید کرد شما همه مردان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مذکر حاضر
 بحث انْ تَفْعَلِينَ میکنی و خواهی کرد تو یک زن در زمان حال و استقبال صیغه واحد مؤنث حاضر
 بحث انْ تَفْعَلَانِ میکنید و خواهید کرد شما دو زنان در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مؤنث حاضر
 بحث انْ تَفْعَلْنَ میکنید و خواهید کرد شما همه زنان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مؤنث حاضر
 بحث انْ أَفْعَلْ میکنم و خواهم کرد من یک مرد یا یک زن در زمان حال و استقبال صیغه واحد ان تکایت
 نفس متکلم مذکر مؤنث بحث انْ تَفْعَلْ میکنیم و خواهیم کرد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان
 در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر مؤنث بحث انْ فَعَلَ اینهمه که گفته شد
 بحث اثبات فعل مضارع معروف بود چون خواهی که فعل مضارع مجهول بنا کنی از فعل مضارع معروف
 علامت مضارع را ضمه ده یعنی اگر ضمه نباشد بلکه فتح باشد بر اے جمہور یا کسر و بر لغت بعضی چنانچه گذشت
 و اگر ضمه باشد بحال خود ماند و عین کلمه را فتح ده در دو حال یعنی اگر عین کلمه مضموم باشد یا کسور و اگر مفتوح
 باشد بدستور باقی ماند و لام کلمه را بحالت خود بگذار چه اگر غیرے یافته نشد تا فعل مضارع مجهول گردد سوال
 در مضارع مجهول چرا علامت مضارع را جمہور ضمه دادند جواب اول مجهول فرع معروف است و ضمه
 فرع فتح است جواب دوم مناسبت با ضی مجهول که اول آنهم مضموم است سوال عین کلمه را فتح
 چرا دادند جواب تا ضمه اول را فتح عین معتدل شود زیرا چه مضارع ثقیل است از ماضی بسبب زیادتی
 حروف اتین پس لحاظ اعتدال ضرورت و بعضی از صرفیان نوشته اند که صیغه تَفْعَلْ مثل فَعَلَ است در حکایت
 و سکنت و برین وزن کلمه و عرب نیامده الا نادرا پس این وزن غیر معتول شد و مجهول هم غیر معتول است
 لهذا اختیار کرده شد سوال این قاعده بنام مجهول در مضارع رباعی مجرور جارے نیست زیرا چه عین
 او را فتح نمیدهند پس قاعده عامه مطرودہ جمیع ابواب چیست جواب قاعده عامه این است که علامت
 مضارع را اگر ضمه نباشد و مقبل آخر را فتح اگر نبود تا مضارع مجهول گردد چون يَضْرِبُ و يُسَيِّرُ

چون مجهول فرع معروف است لهذا در این عقب او مخمور و شد

و یکم دید خرج و امثال اینها بحث اثبات فعل مضارع مجهول یفعل کرده میشود و کرده خواهد شد آن یکم در زمان حال استقبال صیغه واحد که غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول یفعلان یفعلنون تفعّل تفعّلان تفعّلین تفعّلون تفعّلان تفعّلن تفعّلن تفعّلن معانی
این صحیح بر مذهب مخفی نخواهد بود حاجت بیان نیست فصل اینهمه گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول بودن خواهی که فعل مضارع منفی به نفی بلا بنا کنی لای نفی ای لایکه دلالت بر نفی فعل کند
در اول ادای فعل مضارع در آرسوال بحث لای نفی را بعد بحث مثبت چرا ذکر کرد جواب زیرا چه منفی
نهی مثبت است سوال لای نفی را در اول مضارع چرایی آرند جواب تا از ابتدای کلام سامع
آگاه شود که این کلام منفی است ولای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند بقیاس مای نفی چنانچه بود ای فقط
مضارع قبل دخول لای نفی همبران طریق باشد لیکن عمل در منفی کنند و هر گاه خلجان میشد که در معنی هم
بیج عمل نکرده است چرا که معنی فعل مضارع همچنانکه بود باقی می ماند و نفی از کلمه لا مستغناء میشود جواب او
از ان مصنف بقول خود یعنی فعل مضارع مثبت را بمعنی فعل مضارع منفی گرداند و تفصیل بنحوی در بحث
ثانی نفی گذشت تذکر سوال نفی فعل مضارع همچنانکه از کلمه لا میشود از کلمه ما هم میشود بخوبی ضلّیه الا الفاسقین
پس وجه تخصیص ذکر لای نفی چیست جواب کثرت استعمال کلمه لای نفی بر فعل مضارع نسبت مای نفی
بحث نفی فعل مضارع معروف لا یفعل نمیکنند و نخواهد کرد آن یکم در زمان حال استقبال
صیغه واحد که غائب بحث نفی فعل مضارع معروف لا یفعل لا یفعلان لا یفعلون لا تفعّل لا تفعّلان لا تفعّلین
لا تفعّلون لا تفعّلان لا تفعّلین لا تفعّلن لا افعل لا افعلان لا افعلین لا افعلون لا افعلن معانی این صیغه بر مذهب
مخفی نخواهد ماند بحث نفی فعل مضارع مجهول لا یفعل کرده نمیشود و کرده نخواهد شد آن یکم در زمان
حال و استقبال صیغه واحد که غائب بحث نفی فعل مضارع مجهول لا یفعل لا یفعلان لا یفعلون لا تفعّل لا تفعّلان
لا تفعّلین لا تفعّلون لا تفعّلان لا تفعّلین لا تفعّلن لا افعل لا افعلان لا افعلین لا افعلون لا افعلن معانی این صیغه بر مذهب
سابق روشن اند فصل اینهمه گفته شد بحث نفی فعل مضارع معروف و مجهول بودن خواهی که فعل
مضارع منفی به نفی ببن بنا کنی لن در اول فعل مضارع معروف باشد یا مجهول در آرسوال بحث
نفی بن را چرا بحث نفی بلا ذکر نمودن کرد جواب زیرا چه لای نفی تغییری در لفظ مضارع نمیدارد بن تنبیه سازد
و آنچه تغییر ندهد و بحال خود باقی دارد شرف است و شرف لائق تقدیم است سوال کلمه بن بر اصل نحو است

یا آخرانی یافته است جواب نزد سیبویه بر اصل خود است و حرفیست مستقل و صنفی بن نصیر بن راجح گفته و نزد فراد صلس
لاست الف را بنون بدل کردند و رضی گفته که هیچ دلیل نیست بر قول فراد و نزد خلیل صلس لا آن بودیم که بکسر
استعمال نظر تخفیف ساقط شد لا آن گردید الف را باجتماع ساکنین حذف کردند و در آورده شده است قول خلیل بدین وجه که
تقدیم آنچه در خبر آن باشد بر آن جائز نیست چه گفته میشود زید آن تضرب و تقدیم آنچه در خبر آن باشد بر آن درست است
چنانچه سیبویه از عرب نقل کرده عمر آن تضرب پس چگونه اصل آن لا آن باشد و خلیل را میسر شد که بگویش پرواز و بدین منط
که کلمه از مقتضا خود سبب یکب تغییر می پذیرد پس جائز است که آن علمی داشته باشد و هنگام ترکیب آن و تجدید وضع
حکمش تغییر پذیرفته باشد و بعضی نوشته اند که اصل آن لاست در آخر نون خفیفه برای تاکید نفی آوردند و باجتماع ساکنین
الف افتاد و بن باقی ماند سوال لن را در اول مضارع چرامی آرند یا آخر چرامی آرند جواب تا وقت ابتداء کلمه متکلم
سامع آگاه شود که این نفی ملن است سوال مصنف رحمه الله در اول فعل مضارع گفت در اول او چرا گفت
با وجود آنکه مختصر بود جواب اگر اینجا در اول او میگفت تو هم میشد که ضمیر اوج است بسوی نفی فعل مضارع پس لازم
می آمد که لن را در اول نفی فعل مضارع در آید و حال آنکه در واقع چنان نیست لهذا برای تصریح رفع تو هم در اول
فعل مضارع گفت و این نفی را نفی تاکید ملن گویند و لن در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند سوال لن را در
فعل مستقبل را نصب کند جواب آن بفتح همزه در حرف ناصبه فعل مستقبل اصل است لن مشابه اوست در
حروف و حرکت و سکون و معنی استقبال پس مشابهت آن لن نیز نصب کند سوال آن بفتح همزه چرا نصب
فعل مستقبل کند جواب زیرا چه مشابهت است با آن که مشبهه لفعیل و ناصب اسم است و لفظ چنانچه ظاهر است و در معنی
زیرا چه بدخل هر دو تا اول بتبادل مصدق میشود و آن پنج محل امنیت واحد ذکر غائب واحد مؤنث غائب واحد مذکر حاضر
و دو صیغه حکایت نفس متکلم اسی و حدان حکایت نفس متکلم و تشبیه و جمع حکایت نفس متکلم و در هفت محل نون
اعرابی و اسی نون را که بدل اعراب رفع است ساقط گردانند اسی لن سوال لن نون اعرابی را چرا ساقط کند جواب
زیرا چه نون اعرابی بدل رفع است و هرگاه که لن رفع را ساقط کرده نصب می سازد نون اعرابی را که بدل نعت هم ساقط
خواهد کرد چهار تشبیه ای تشبیه مذکر غائب و تشبیه مؤنث غائب و تشبیه مذکر حاضر و تشبیه مؤنث حاضر و دو جمع کلی جمع مذکر
غائب و دو جمع مذکر حاضر و یک واحد مؤنث حاضر و دو کلمه یعنی جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر هیچ عمل نکند اسی
لن زیرا چه باخر این هر دو صیغه رفع است که اول ساقط نموده نصب می سازد و نون اعرابی است که بعمل لن و بنیت بلکه
آخر این هر دو صیغه نون ضمیر جمع است و لن مضارع را بمعنی مستقبل منفی گردانند نزد بعضی لن موضوع است برای تاکید نفی

لا فخرش است با آنکه بوق نون تاکید باز حرف هم در پشت کندی و در بنیاب مظلومیت ۱۵۱۱ اے باعتبار صورت ۱۲

مستقبل ز برای مطلق نفی مستقبل و نزد بعضی برآید نفی مستقبل است دلیل قول او تعالی ان الذین کفروا
 و ما تواتروهم کفار فلن یقبل من احد هم ولا اکلارض ذهابا اشی هرگز دگایه قبول نکرده خواهد شد از یک
 کفار از یک به بری زمین و بدو میتوان گفت که تا بید عدم قبول ز نزد کور از جای دیگر مستفاد باشد نه ازین آیت و اگر این برآید
 تا بید نفی مستقبل اند پس تخصیص الیوم بقول او تعالی لن کلمه الیوم انشیاست و است نخواهد شد قتال و بعضی برآن
 که این مضموع است برای نفی مستقبل گایه و تاکید مستقبل است و گایه در تاکید بحث نفی تاکید بلین و فعل
 مستقبل معروف لن یفعل هرگز نخواهد کرد و آن یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلین
 و فعل مستقبل معروف لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا
 لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا
 مستقبل مجهول لن یفعل هرگز نکرده خواهد شد آن یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید
 بلین و فعل مستقبل مجهول لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا
 لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا
 بحث نفی تاکید بلین و فعل مستقبل معروف و مجهول بود چون خواهی که مضارع منفی به نفی جحد کلم بنای کنی لم در
 اول فعل مضارع در آیه سوال مصنف بحث لن را بر بحث لم چنان مقدم کرد جواب زیر ایه بلین در آخر فعل
 مضارع را از حرکت باز داشت بخلاف لم که از حرکت باز داشت و آخر را خرم کرد و نیز لن تغییر زمانه نکرد و لم زمانه را
 متغیر ساخت پس اشرافیه ملین است سوال لم در اول فعل مضارع چرا آورده شد جواب تا ملین ابروت
 بدو کلمه لکن که این نفی جحد کلم است سوال تخصیص دخول لم یفعل چراست جواب زیر ایه بلین تبدیل زمانه استقبال
 است بزمانه ماضی و زمانه جزو فعل یافته نمیشود سوال کلمه لم یفعل ماضی چرا داخل نمیشود جواب زیر ایه
 عمل او که بتبدیل زمانه استقبال است بزمانه ماضی هنگام دخول لم بر ماضی متحقق نمیشود سوال مصنف اول
 فعل مضارع گفت و اول او چرا گفت جواب اگر مصنف در اول او میگفت تو هم میشد که ضمیر و راجع است
 بسوئی نفی تاکید بلین و حالا لکن لم بر نفی تاکید بلین دخول نمیشود لکن مصنف علیه الرحمه بیان کرده سوال
 این را نفی جحد کلم چنانست جواب جحد فتح اول و سکون دوم یعنی دانسته انکار کردن است کذا فی الصراح
 و چون ماضی متحقق الوقوع است پس معیش گوید دانسته انکار کردن است و اما جحد بالضم و فتحین پس معنی قلت
 تیرست نه معنی انکار کذا فی القاموس و ثبوی اللارب و آنچه شایع صرف میر از علی بر جندی جحد فتحین نقل کرده

احکامات از علم طریقه اسلام ۱۲۵۰ هـ از کنگرگان خواجه احمد کریم زاده ۱۲۵۰ هـ از کسب بنی آدم ۱۲۵۰ هـ حریرت مستقل در اول مجلس لافه تیر باید از لافه تیر بگوید هیچ دلیل برین قتل ندارد ۱۲۵۰ هـ از نور محمد رفیق ۱۲۵۰ هـ

جواب تا اشار باشد بوجه تسمیه که کلمه واسه از زبان علیل بیرون می آید نه مجموعات دیگر -
 تشبیه حرف علت ساکن را بمن گویند و اگر با وجود سکون آن حرکت ماقبل موافق او باشد آن حرف
 مد گویند بسبب تولد او از مد حرکت چه الف از فتح و واو از مد و یاء از مد کسر و پیدایش و بهمین جهت واو
 را اخت ضمه و یاء را اخت کسر و الف را اخت فتح نامیده اند سوال اخت میگویند بلفظ آخر چه الج میگویند
 جواب زیرا چه حرف حکم تانیث دارد و در مفت محل اسی تشبیه مذکر غائب و جمع مذکر غائب و تشبیه مؤنث
 غائب و تشبیه مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و تشبیه مؤنث حاضر نون اعرابی را ساقط گردانند
 اے لم چرا که نون اعرابی بدل رفع است که در واحد بود و هرگاه لم رفع را از واحد ساقط ساخت
 عوضش را هم ساقط خواهد کرد و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند اے لم چرا که درین هر دو جانه رفع است
 و نه نون اعرابی بدل آن بلکه این نون که هست نون علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعلت چنانچه
 گذشت و آن دو محل این است جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر و در همه کلمات عمل در معنی کند
 اے لم یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی گردانند اے لم سوال لم مضارع را بمعنی
 ماضی منفی چرا گردانند جواب لم مشابه است بان شرطیه زیرا چه هر دو عامل جازم اند پس همچنانکه ان
 ماضی را بمعنی مستقبل گردانند اینجا هم مستقبل را بمعنی ماضی منفی گردانند حملا للضد علی الضد
 بحث نفی جحد بلم و فعل مضارع معروف لم لیفعل اے نکرد آن یک مرد در زمانه
 گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم و فعل مضارع معروف لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل
 لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل
 و معانی این صیغ از مقدم ظاهر اند بحث نفی جحد بلم و فعل مضارع مجهول لم لیفعل
 کرده نه شد آن یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم و فعل مضارع
 مجهول لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل
 لم لیفعل لم لیفعل لم لیفعل و معانی این صیغ ظاهر اند فصل اینهمه که گفته شد
 بحث نفی جحد بلم بود چون خواهی که لام تاکید اے لامیکه افاده معنی تاکید نماید و مجرب باشد از معنی
 حالیه زیرا چه اگر معنی حالیت داشته باشد پس اجتماعش بانون تاکید که معنی استقبال پیدا
 میسازد و شواست بانون تاکید اے نون که افاده معنی تاکید نماید جمع کنی اے و فعل

مستقبل زیرا که الیق بتاکید بحسب عادت غیر موجود است اے استقبال نه ماضی و نه حال
 کذا فی شرح الزنجانی لام تاکید در اول مستقبل در آر و نون تاکید در آخر او اے مستقبل زیاد کن
 سوال نون تاکید بدون لام تاکید در مستقبل دخل می شود یا نه جواب در مستقبل که در
 معنی طلب باشد چون امر نهی و تمنی و استفهام البته نون تاکید بدون لام تاکید می آید
 زیرا چه بسبب وجود معنی طلب درینها مناسب شد تاکید آن و در مستقبل که خبر محض باشد دخل نشود
 نون تاکید مگر بعد دخل شران لام تاکید باول آن و این است ندب محققین و نزد بعضی درین مستقبل
 هم دخول نون تاکید بدون لام تاکید درست است سوال مصنف در اول مستقبل گفت در اول
 مضارع چگفت جواب بر اے تنبیه بر این معنی که هنگام دخول لام تاکید و نون تاکید محض معنی استقبال
 گرفته میشود سوال لام تاکید باول فعل مستقبل و نون تاکید را باخر آن چرا خاص کردند جواب
 زیرا چه لام بر اے تاکید اسم نیز می آید و نون نئے آید مگر بر اے تاکید فعل و اسم مقدم و قویست پس
 حرف تاکید آن مناسب شد که اول و مقدم باشد و فعل متاخر و ضعیف است پس حرف تاکید آن مناسب
 شد که بعد باشد بر اے فرق کردن میان تاکید اسم و تاکید فعل و نیز اگر نون تاکید را در اول آمد ابتدا
 بسکون لازم خواهد آمد و آن متمنع است و نیز نون تاکید مشابه نون تنوین است و محل او آخر کلمه است
 و نون تاکید دو نون است یک نون ثقیله دوم نون خفیفه هر دو نون در افاده معنی تاکید مستقبل برابر
 اند مگر اکثر کوفیان نون ثقیله را اصل و نون خفیفه را فرع آن می پندارند و بصریان هر یک را اصل
 میدانند و نزد بعضی و نون ثقیله تاکید زائد است نسبت نون خفیفه نون ثقیله نون مشدور گویند
 و نون خفیفه نون ساکن را گویند سوال نون مشدور ثقیله چرا گویند جواب زیرا چه مشدور اعتبار
 آنکه دو حرف در یکجا بهم می آیند ثقل دارد سوال نون ساکن را خفیفه چرا گویند جواب زیرا چه
 ساکن و واحد خفیف میباشد از دو و متحرک سوال نون ثقیله حرست و اصل در حرف بناست
 و اصل در بنا سکون است پس نون ثقیله چرا متحرک شد جواب اگر حرکت نمیدانند اجتماع
 ساکنین اے دو نون علی غیر حده لازم می آید و این متمنع است سوال از جمله حرکات فتحه را
 چرا خاص کردند جواب زیرا چه فتحه اخف حرکات است و نون ثقیله در چارده کلمه آید بسبب نبودن
 مانعی و نون خفیفه در هشت کلمه آید زیرا چه در شش باقی مانعی است چنانچه واضح خواهد شد و آن هشت کلمه

لا تخف من ولا تخف من و لیک تخف من و لیک تخف من - اهل ای در بعضی جا ۱۲

اینست واحد مذکر غائب جمع مذکر غائب واحد مؤنث غائب واحد مؤنث حاضر
وحدان حکایت نفس متکلم تشبیه جمع حکایت نفس متکلم و ما قبل نون ثقیله در پنج محل مفتوح باشد و در دو محل
مضموم و در یک محل مکسور و در شش محل ساکن چنانچه می آید و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب
و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم ای وحدان حکایت نفس متکلم و تشبیه جمع حکایت نفس متکلم سوال
ما قبل نون ثقیله را درین پنج محل ساکن چرا که در جواب تا اجتماع ساکنین عملی غیر حده لازم نیاید سوال
بمنجمله حرکات فتحه چرا دادند جواب فتحه خفیف است و نون ثقیله ثقیل پس مناسب شد که ما قبلش را فتحه دهند
تا ثقل بر ثقل لازم نیاید و شایع محقق جواب دوم آورده بقول خود و نیز نون ثقیله مثل لام بر معنی تاکید و دلالت میدارد
لهذا مثل لام تاکید مفتوح نمودند انتهی مخفی مباد که این جواب با سوال مطابقت ندارد زیرا چه سائل از وجه فتحه
ما قبل نون ثقیله در پنج محل سوال میکنند و مجیب چه مفتوح شدن خود نون ثقیله بیان ساخته فافهم و در جمع نشود
غائب و جمع مؤنث حاضر میان نون جمع و نون ثقیله الف فاصل ای فصل کننده میان هر دو نون در آید
سوال حاجت الف آوردن چیست جواب تا اجتماع سه نون زائد لازم نیاید یک نون جمع دوم نون ثقیله که
بمنزله دو نون است زیرا چه اجتماع سه نون زائد کرده است سوال الف را براسه فصل چرا خاص کردند جواب
بنظر خفت آن سوال حاجت به آوردن فاصل نبود نون جمع را اگر حذف میکردند اجتماع سه نون لازم نمی آید
جواب اول نون جمع علامت تانیث و ضمیه فاعلت اگر از حذف میکردند معلوم نمیشد که فاعلش مذکر است
یا مؤنث پس فاعل مجهول میان جواب دوم اجتماع ساکنین لازم می آید میان لام که قبل نون است و نون اول از
نون ثقیله سوال لام را حرکت میدادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آید جواب کسر ثقیل است و نون ثقیله هم ثقیله
است و اگر فتحه میدادند پس جمع مؤنث غائب با واحد مذکر غائب و جمع مؤنث حاضر با واحد مذکر حاضر مشتبه میشد و اگر ضمیه
میدادند پس جمع مؤنث غائب با جمع مذکر غائب و جمع مؤنث حاضر با جمع مذکر حاضر مشتبه میشد سوال اگر الف فاعل نمی
آوردند و یک از نون ثقیله حذف میکردند اجتماع سه نون لازم نمی آید جواب اگر یک از نون ثقیله حذف سازند نون جمع و نون
دوم از ثقیله غم شود پس جهالت فاعل لازم آید معلوم نشود که مذکر است یا مؤنث یا اجتماع ساکنین میان لام و نون اول و غم لازم
خواهد آمد و این ممتنع است اینست تقریر بعضی از شراح و شایع محقق ایرادی آورده که ازین کلام مراد معلوم میشود که هر دو قیامت
لازم نمی آید و حال آنکه هر دو قیامت لازم می آیند پس معلوم نیست که چه مطلب فهمیده اند ما میگویم و بابت التوفیق که اگر تردید را
براقعه الحلول کنند هیچ ایرادی لازم نیاید پس ضرورت چیست که مرئوسه الجمع حل کرده ایراد نمایند سوال در تشبیه اجتماع

در طالع الدین رحمه الله علیه اگر کسی که در واحد مؤنث حاضر کسره ما قبل نون ثقیله موجود است پس فصل لازم را نخواهد گفت که بطرف درستی یعنی دلالت کردن بر بیای مخدومه اینقدر ثقل را تحمل کردید ۱۳۳۳ ای طالع طاهر و جود است تعالی

سه نون شده است جواب چون نون وقایه معنی ندارد لهذا از اعتبار ساقط شد سوال نون وقایه
 کدام نون را گویند جواب هرگاه یای ضم متصل فعل شود بسبب مناسبت آن کسره قبل آن لازم آمد پس
 فعل و یای ضمیر نون را می آرند که وقایه یعنی سیانت و خطا می سازد و آخر فعل را از قبول کسره سوال در لکون
 سه نون جمع شد جواب هر سه نون را نمیستند بلکه اول اصل است و در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر و او و او کرده
 شود بجهت لزوم اجتماع ساکنین میان و او جمع و نون مدغم و ما قبل او ای نون ثقیله در جمع مذکر ضمیه گذشته شده شود تا
 دلالت کند ای ضمیه بر حذف و او سوال در اینجا حذف فاعل لازم آمد زیرا چه و او ضمیه فاعلست و این ممنوع است
 جواب ضمیه قائم مقام آن موجود است و همچنین حذف درست است قائل و او ضمیه واحد مؤنث حاضر باید آورده
 شود بجهت لزوم اجتماع ساکنین میان یا سه تا نون مدغم و ما قبل او ای نون ثقیله در ضمیه واحد مؤنث
 حاضر کسره گذشته آید و دلالت کند ای کسره بر حذف یا سوال در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث
 حاضر اگر چه اجتماع ساکنین گردیده مگر علی حده است یعنی ساکن اول مده است و ساکن دوم مدغم و همچنین اجتماع
 ساکنین جائز نیست پس چرا و او و یا را حذف کردند جواب اول اجتماع ساکنین علی حده جائز نیست نه اینکه
 ابقای هر دو ساکن واجب است پس درین صیغ هرگاه کلمه ثقیل شد و طوالت کلمه لازم آمد و ال بر او یعنی
 ضم و ال بر یا یعنی کسره موجود بود لهذا برای تخفیف و او یا را حذف کردند جواب دوم اجتماع ساکنین
 علی حده در کلمه واحد درست است و درین صیغ در دو کلمه است زیرا چه ضمائر کلمه دیگر اند و نون کلمه دیگر و این است
 وجه حذف و او و یا و نون ثقیله و اما حذف و او و یا و نون خفیفه پس بدخول او اجتماع ساکنین درین صیغ علی
 غیره لازم آید لهذا حذف کرده خواهد شد سوال الف را در تنبیه چرا حذف نکردند با آنکه اجتماع ساکنین علی حده
 ای الف و نون مدغم و دو کلمه واقعست و ال یعنی فتح هم موجود است جواب اینجا برای حذف الف مانعیست
 و آن التباس آن بو احد و نقل هم پیدا نیست و تنبیه از جهت این مقام در بحث امر ان شاء الله تعالی تو
 خواهد شد تنبیه بدانکه حذف و او از جمع مذکر و حذف یا از واحد مؤنث مشروط است بشرط آنکه و او و یا مده
 باشد و الا و او و یا را حذف نسازند برای فقدان ضمیه که و ال بر او و یا باشد و فقدان کسره که و ال بر یا شود بلکه
 بر اے دفع التقای ساکنین بمجاذا مناسبت و او حرکت ضمیه و منتهی چنان اخشون و یا حرکت کسره
 چون اخشون سوال اجتماع ساکنین که اول مده و ثانی مدغم باشد چرا جائز شد جواب بسبب آنکه
 ساکن دوم که مدغم است تلفظ آن نمیشود مگر بجهت مدغم فی نه استقلال پس گوید در کلام نیست مگر ساکن

واحد و نون ثقیله در شش محل اے جائیکہ پس الف افتد کسور باشد چهار تثنیہ ای تثنیہ مذکر غائب تثنیہ مؤنث غائب
 و مذکر حاضر و تثنیہ مؤنث حاضر و جمع امی جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر سوال درین شش محل نون
 ثقیله چرا کسور باشد جواب بسبب آنکہ نون ثقیله درین صیغہا مشابہ نون تثنیہ است چرا کہ ہر یک ازین ہر دو
 زائد است و بعد الف واقع شد پس مثل نون تثنیہ کسور شد و در باقی ہشت محل امی جائیکہ بعد الف نہ افتد
 یعنی واحد مذکر غائب و جمع مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و دو
 صیغہ حکایت نفس تکلم مفتوح باشد سوال درین ہشت محل نون ثقیله چرا مفتوح شد جواب زیرا چہ
 فتح اخف الحركات است و نون ثقیله ثقیل است و مشابہت تثنیہ ہم نیست پس مناسب کہ فتح واوہ شود
 و نون خفیفہ در محلیکہ الف باشد اے در جائیکہ قبل نون ثقیله بلا فصل الف باشد و نیاید و آن شش محل
 این ہست چہار تثنیہ و دو جمع مؤنث غائب حاضر و یونس و بعضی از کوفیین آوردن نون خفیفہ درین شش
 صیغہ جائز میدارند و یونس از اہر حال خود ساکن میدارد و دیگران اورا کسر میدہند و علامہ تفتازانی گفتہ کہ
 این مذہب قابل اعتماد نیست زیرا چہ مخالف قیاس و استعمال فصحاء است و جواب میدہد یونس از التقای
 ساکنین بدین وجہ کہ الف کہ واقع است قبل نون بمنزلہ عدم است زیرا چہ ضعیف است و قبلش فتح است پس
 گویا کہ اجتماع ساکنین نیست و صفی بن نصیر مذہب یونس را پسندیدہ نوشتہ سوال درین شش محل
 نون خفیفہ چرا نمی آید جواب بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حدہ میان الف و نون خفیفہ سوال
 الف را خواہ نون خفیفہ را چرا حرکت ندادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آید جواب اگر الف را خواہ نون خفیفہ را
 حرکت میدادند ظلاف و غلغہ ہر یک لازم می آمد سوال یکے را از الف و نون خفیفہ چرا حذف نکردند جواب
 اگر نون خفیفہ را حذف میکردند پس برائے الحاق آن فائدہ مترتب نمی شد کذا فی بعض شرح الفصول
 و اگر الف را حذف میکردند مشابہ بواحد میشد سوال این مشابہت بواحد در چہار تثنیہ میشد و اما در جمع
 مؤنث غائب و حاضر اگر الف فاضل نشود و نون خفیفہ داخل گردد ہیچ قباحت لازم نیاید جواب اول
 درین صورت لازم می آید اجتماع دو نون زائد و اینہم مستکرہ است جواب دوم ہر گاہ درین دو صیغہ
 وقت دخول نون ثقیله برائے دفع اجتماع نونات الف فاضل آوردہ شد و نون ثقیله اصل است و خفیفہ
 فرع آن و حکم فرع مطابق حکم اصل میشود پس ہنگام دخول نون خفیفہ ناچار برائے متابعت حکم اصل
 الف خواہند آورد و بعد آمدن الف اگر نون را داخل نمایند اجتماع ساکنین علی غیر حدہ لازم خواہد آمد و درین

لای علی مولوی فرشت علی مرحوم
 لای علی جمع مؤنث غائب و حاضر

کرده خواهد شد آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید بانون تاکید خفیفه در فعل
 مستقبل مجهول لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ ومعانی این صیغ
 ظاهر اند تتمه اینهمه گفته شد بحث اثبات لام تاکید بانون تاکید در فعل مستقبل معروف و مجهول بود چون
 خواهی که مستقبل منفی بلا یا بار بانون تاکید بنا کنی نون ثقیله یا خفیفه را در آخر او در آن نفی فعل مستقبل معروف
 یا مجهول بلا یا بار بانون ثقیله یا خفیفه گردد و آنچه ساقط شود در بحث نون ثقیله اثبات همان در نفی نیز ساقط
 شود و بر هر صیغه که نون خفیفه در اثبات در نیاید در نفی هم در نیاید و تصرف آن بر قیاس تصریف اثبات
 باز یادت حرف نفی و این حاجب گفته که اتصالش در نفی کمتر است **فصل** اینهمه گفته شد بحث فعل مضارع
 معروف و مجهول مثبت و منفی موکد و غیر موکد بود چون خواهی که امر بنا کنی امر گرفته میشود از فعل مضارع **سوال**
 تصریف امر چیست **جواب** امر فعلی است موصوع برای طلب فعل اعم است از آنکه متکلم خود را عالی بپندارد
 یا عاجز یا مساوی و این است اصطلاح اهل عربیه و نزد ارباب اصول در امر استعلاء و مقبض است و آنچه نه بر وجه
 استعلاء بلکه بر وجه خضوع باشد او را دعا نامند و با تساوی التماس است **سوال** چنین افعال را امر حرام نامند
جواب زیرا چه امر در لغت بمعنی فرمودن است و مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی پدید است **سوال**
 امر از فعل مضارع بنامی سازند از فعل ماضی چرا بنامی سازند **جواب** بسبب مناسبت استقبالیست که در امر
 زمانه مستقبل مستفاد است زیرا چه امر کرده نمیشود بجز یک گذشت است چه درین امر تکلیف مالا یطاق است
 و همچنین امر کرده نمیشود بايجاد موجود فی الحال که محال است **سوال** بحث امر از مثبت فعل مضارع چرا
 در ذکر مؤخر کرد **جواب** زیرا چه امر ماخوذ است از مضارع و ماخوذ منه حق بتقدیم است و این است مذهب
 بعضی از مفسرین و صاحب اصول اکبری گفته که امر از مضارع مشتق نبود چرا که تاسی لفعل در امر باقی نیست
 و در اشتقاق بقای ماده و منفی ضروریست بلکه امر مشتق است از مصدر غائب از غائب حاضر از حاضر معروف
 از معروف مجهول از مجهول متکلم از متکلم و اینهمه بحث مناسبت میان فرع و اصل چنان خواهی که امر حاضر
 معروف بنا کنی اسی از مضارع حاضر معروف علامت مضارع را که تاست حذف کن **سوال** در امر
 حاضر معروف علامت مضارع را چرا حذف میسازند **جواب** تا القیاس نشود بمضارع در حال حاضر
جواب دوم زیرا چه از فعل مضارع تغییر منظر است پس علامت او را باقی داشتن بمحل است **سوال**
 برای حذف علامت مضارع چرا امر حاضر معروف را خاص کردند **جواب** بسبب کثرت استعمال آن که مقتضی

از امر از مضارع حاضر معروف علامت مضارع را که تاست حذف کن سوال در امر حاضر معروف علامت مضارع را چرا حذف میسازند تا القیاس نشود بمضارع در حال حاضر جواب دوم زیرا چه از فعل مضارع تغییر منظر است پس علامت او را باقی داشتن بمحل است سوال برای حذف علامت مضارع چرا امر حاضر معروف را خاص کردند جواب بسبب کثرت استعمال آن که مقتضی

تحت است و لهذا در امر حاضر مجهول حذف نمیکنند بسبب قلت استعمال آن سوال بعد حذف علامت مضارع
 همزه می آرند پس تخفیف در لفظ چه شد جواب آمدن همزه وصل در هر امر ضروری نیست چنانچه می آید و مع هذا
 در حالت وصل می افتد پس اعتبار را نشاید سوال مصنف در طریقه بنائی امر حاضر معروف را چنانچه ذکر
 مقدم کرد جواب زیرا چه سوای آن نزد بعضی داخل در مضارع است و امر حقیقه امر حاضر معروف است و لهذا
 در تعبیرش میگویند مضارع معروف یا مجهول بلا امر بعد از ای بعد حذف علامت مضارع بنکر متحرک میماند یا
 ساکن اگر متحرک میماند آخر ای لام کلمه را ساکن کن اگر حرف علت نباشد سوال در امر حاضر معروف
 سکون از کجا رسید جواب اصل در افعال بسبب فقدان معانی موجب اعراب بناست و مضارع بسبب مشابهت
 تامه با اسم فاعل معرب کرده شده بود چون علامت مضارع حذف کرده شد مشابهت تامه با اسم فاعل باقی
 نمانده پس همان بنا عموماً در وصل در مبنی سکون است لهذا ساکن کرده شد چون از تعد که مضارع حاضر معروف
 است بعد ساخته شد و از تضع که مضارع حاضر معروف است وضع در صراح می آید و تعد نوید دادن و وضع نهادن
 بر جابجایی بدانکه بعد وصل توعید بود از باب ضرب بضر و او افتاد میان یای مفتوح و کسره لازم و او را
 حذف کردند بعد شد و تعد و اصل توعید بود اگر چه اینجا قاعده یافته نشد مگر طر و اللباب و او را حذف کردند تعد شد
 و قس علی هذا تعد و تعد و چون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند تا علامت مضارع را حذف کردند و بعد
 آن متحرک است آخر را ساکن کردند بعد شد سوال در توعید که مضارع مجهول است چرا برای تعجیل بعد
 و او را حذف نکردند جواب مجهول مغایر حروف است بخلاف تعد و تعد و تعد و تعد و اصل توضع که مضارع
 بود و او میان یای مفتوح و کسره لازم افتاد حذف کرده شد تضع گردید و در تضع که اصلش توضع است اگر چه
 قاعده یافته نشد مگر طر و اللباب و او را حذف کردند من بعد برای رعایت حرف حلق که ثقیل است کسره ضا
 را بفتح بدل کردند تضع و تضع بفتح ضا و شد هر گاه خواستند که امر حاضر معروف بنا سازند تا علامت مضارع را
 حذف کردند و بعد متحرک ماند آخر را ساکن کردند تضع شد سوال در تعد و اخوات او چرا برای رعایت حرف حلق فتح
 ندادند جواب اول فتح برای رعایت حرف حلق سماعی است قیاسی نیست جواب دوم حرف حلق برای
 فتح علت مجوزه است نه موجب سوال در تعد با وجودیکه حرف حلق نیست چرا فتح دادند جواب بلحاظ آنکه در معنی
 یدفع است و اگر در آخر حرف علت باشد ساقط شود زیرا چه اگر ساقط نشود معلوم نخواهد شد که این سکون بجای
 بنائی امر رسیده است یا همان سکون است که از پیشتر حاصلست چون از تعنی ق یقی در اصل یوقی بود

و اد افتاد میان یای مفتوحه و کسره لازم حذف کرده شد و ضمه بر یا و شوار داشته ساکن کردند وقتی شد
و وقتی در اصل توفی بود اگر چه قاعده حذف و اد یافته نشد مگر طر و اللباب حذف کردند و ضمه بر یا ثقیل بود و حذف
کرده یا ساکن کردند وقتی شد چون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند تایی علامت مضارع را حذف کردند و بعد
آن متحرک است و باخر کلمه حرف علت است آنرا حذف کرده علامت خبری سقوط حرف علت پیدا شدند و شد
در صراح می آرد و قایمه بالکسر نگا داشتند و اگر ساکن میماند ای بعد حذف علامت مضارع نظر کن و عین کلمه
اگر عین کلمه کسور باشد یا مفتوح همزه وصل مکسور اول او بجای علامت مضارع در آید سوال بعد حذف
مضارع اگر ساکن باشد همزه وصل چرایی آید جواب تا ابتدا بسکون لازم نیاید سوال همزه را چه زیاده
خاص کردند حرف دیگر را چه از آمدن کردند جواب زیرا چه همزه از حروف حلق است و حروف علقیه بر حروف
باقیه بقوت و شرافت مقدم اند سوال از میان حروف حلق چرا همزه را خاص کردند جواب زیرا چه او
بالت تبدیل میشود و الف حرف علت است پس همزه را مناسبت گردید با حرف علت که کثیر الدور و مستحق زیادت
اند لهذا از ویادش النسب افتاد سوال این همزه را همزه وصل چرانا میزند جواب زیرا چه این همزه ماقبل خود را
بما بعد خود وصل میسازد و خود از میان بیرون آید و مقابل او همزه قطع است که ما بعد خود را از ما قبل خود قطع
میسازد چون همزه باب افعال سوال فاکلمه را حرکت چرانه دادند که محذورا ابتدا بسکون لازم نمی آید و حاکم
بهمه نمی افتاد جواب اگر فتحه میدادند التباس با ضمی می آمد و در حال وقف و اگر کسره میدادند و مضموم
العین خروج از کسره سوی ضمه لازم می آمد و اگر ضمه میدادند و مکسور العین خروج از ضمه سوی کسره لازم می
آمد و باقی ابواب را بقیاس بر یک نظر کردند سوال در اضرب یعنی مکسور العین همزه وصل مکسور چرا آوردند
جواب زیرا چه کسره وصل است و همزه وصل سوال در همزه وصل کسره چرا شد جواب زیرا چه همزه وصل
حرف است و اصل در حروف سکون است و ساکن را وقتی که حرکت داده شود حرکت کسره میدهند سوال ساکن را
وقتی که حرکت میدهند کسره چرا میدهند جواب اول سکون عدم است و کسره هم بمنزله عدم است زیرا چه بر فعل
دخل نمیشود و در اسم در غیر منصرف هم دخل نمیشود پس بمنزله عدم گردید بدین مناسبت ساکن را حرکت
کسره میدهند کذا فی بعض خوشی تفسیر البیضاوی جواب دوم فتحه اخف است و ضمه الثقل و کسره متوسط است
و خیر الامور وسطا پس کسره اختیار کرده شد سوال و افعل مفتوح العین چرا همزه وصل را فتحه ندادند جواب
برای ترک اصل که کسره همزه وصل است وجهی نبود بر اصل خود او را گذاشتند و تغییر در استعمال

از تسمع اسمع و از تضرب اضرب چون خواستند که از تسمع و تضرب بناء امر حاضر معروف سازند تاء علامت
 مضارع را حذف کردند بعدش سین و ضا و ساکن مانده نظر کردند بر عین کلمه که در تسمع مفتوح است
 و در تضرب مکسور است همزه وصل مکسور و راول کلمه در آوردند و آخر را ساکن کردند از تسمع و اضرب شد
 و اگر و آخر آن حرف علت باشد ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از ترمی از قم در اصل ترمی بود از باب
 ضرب یضرب ضمه بریاد شوار و کشته ساکن کردند ترمی شد چون امر حاضر معروف بنا کردند علامت مضارع
 را حذف کرده مابعدش را ساکن یافتند و عین کلمه را مکسور یافته همزه وصل مکسور و راول کلمه در آوردند و بیا که
 حرف علت است ساقط شد از هم گریه و از تخشی اخش در اصل تخشی بود از باب سمع یسمع یا متحرک ما قبل
 او مفتوح یا الف کردند تخشی شد چون بناء امر حاضر معروف خواستند تا را حذف کرده مابعد آن
 ساکن و عین کلمه را مفتوح یافتند همزه وصل مکسور آوردند و الف را که در آخر کلمه است حذف کردند
 اخش شد و اگر عین کلمه مضموم باشد همزه وصل مضموم در اول و آرسو ال در مثل اکتب ای
 مضموم العین همزه را کسره که اصل است در همزه وصل چنانداوند جواب بر تقدیر کسره خروج
 از کسره سوی ضمه لازم می آید و این مکروه است سوال کاف فاصل موجود است پس خروج از
 کسره سوی ضمه لازم نمی آید جواب حرف ساکن مانع و فاصل قومی نیست اعتبار ندارد و لهذا
 و او قنوه را بیابا بدل کرده قنیه می گویند زیرا که نون ساکن بمنزله معدوم است پس و او بسبب کسره
 ما قبل ای قاف باشد سوال همزه را فتحه چنانداوند بآنکه فتحه اخف است جواب برای موافقت
 عین کلمه و نیز اگر فتحه می دادند با واحد متکلم مضارع معروف در حال وقف ملتبس میشد و آخر را ساکن
 کن اگر حرف علت نباشد چون از تضرب انضرب تا علامت مضارع را حذف کرده مابعدش را ساکن و عین کلمه را
 مضموم یافتند همزه وصل مضموم در آوردند و آخر را ساکن کردند انضرب شد و اگر در آخر حرف علت باشد
 ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از تغمغ و ادغ در اصل تغمغ بود و بضم و او ضمه بر و او ثقیل پسنداشته حذف
 کردند تغمغ و بسکون و او شد چون بناء امر حاضر معروف خواستند تاء علامت مضارع را حذف کرده مابعدش
 را ساکن و عین کلمه را مضموم یافتند همزه وصل مضموم در اول کلمه آوردند و آخر حرف علت است ساقط
 ادغ شد چون خواهی که امر حاضر مجهول و امر غائب معروف یا مجهول بنا کنی لام امر مکسور در اول و اوی فعل
 مضارع و آرسو ال درین صیغ علامت مضارع را چاره حذف نکردند جواب بسبب قلت استعمال

چون
 در
 نتیجه

اینها پس زیادت حروف درینها مضائقه ندارد سوال در امر غائب لام چرا نکرده اند جواب است
 آنکه لام از وسط خارج می آید و غائب نیز متوسط است میان شکم و مخاطب سوال لام امر در مخاطب
 معروف نمی آید در مخاطب مجهول چرا نکرده اند جواب در مخاطب معروف بسبب کثرت استعمال خفت کرده
 شد و مخاطب مجهول قلیل الاستعمال است سوال لام امر با اول کلمه چرا آورده اند جواب تا از ابتدا کلمه
 معلوم شود که این نوع دیگریست از کلام سوال لام امر مکسور چرا شد جواب بجهت مشابهت او با لام
 جاره و وقت دخول او بر مظهر چون لزیر چرا چه جزم که عمل لام امرست مخصوصست بافعال همچو حرکت عمل لام
 جریست مخصوصست باسما سوال لام جاره بر وقت دخول او بر مظهر چرا مکسور میشود جواب برای
 موافقت عمل زیر چرا چه عمل او جریست سوال هر گاه لام جاره بر ضم داخل شود چون له و لک و لن پس چرا
 مفتوح میشود جواب حروف مفروده بسبب اینکه اگر مبنی بر سکون باشد ابتدا بسکون لازم خواهد آمد مبنی بر حرکت
 شده اند چون فتحه اخت سکون است و خفت لهذا در بناء اینها فتحه اختیار کرده شد که اقبال المحقق الاهوری
 فی حاشیه تفسیر البیضاوی سوال این لام جاره باللام تاکید که ضمیر داخل شود مستثبته خواهد شد که او هم مفتوح میباشد جواب
 ضمیر لام جاره متصل ضمیر لام تاکید متصل میشود چون که و لهو پس امتیاز حاصل است سوال چرا
 مختص شد باسم جواب زیرا چه چرا خاصه اضافت است و اضافت خاصه اسم سوال جزم چرا و فعل خاص
 شد جواب زیرا چه فعل ثقیل است پس محتاج شد بطرف خفت باسکان سوال لام امر را بسبب دخول
 واو یا فاسا کن چرا میکنند چون ولیضرب فلیضرب جواب واو و فایمتر له جزو کلمه میشوند که وقف برینها
 بدون کلمه متعین است پس بنظر تخفیف کسره را حذف کردند چنانکه در فتحه میگویند و اما تم پس او را بر
 فاعل کردند بنا سبت میان هر دو که هر دو بر تعقیب دال اند سوال حرفی از حروف علت مقام لام
 چرا نکرده اند جواب در صورتی که غائب اجتماع دو حرف علت لازم می آید یک علامت مضاعف و هم
 علامت امر این ثقیل است و مخاطب مجهول را بر حمل کردند و آخر را جزم کن اگر حرف علت در آخر کلمه نباشد
 و تعبیر بلفظ جزم تنبیه است بر اینکه امر باللام عرب است سوال عامل جزم کدام است جواب همین لام که نشانه
 دارد با حرف شرط همچنانکه حرف شرط معنی استقبال پیدا می سازد و انچنان لام معنی استقبال پیدا می نماید همین مشابهت
 لام امر عمل حرف شرط می سازد و اگر در آخر کلمه حرف علت باشد ساقط شود زیرا چه اگر ساقط نشود عمل لام امر مفهوم نشود چه
 سکون یا پیشتر بود چون لیدر و اصل یخو بود و ضم و او ثقیل داشته ساکن کردند و یخو بسکون و او

الحمد لله رب العالمین
 ۵۲ مخذ بالکسر الوسط و بسکون مع فتح الاول و لک سران ۱۲ صراح

چون خواستند که امر غائب معروف بنا کنند لام آورند و آخر که حرف علت بود حذف کردند و نذیر شد و لیرم در اصل
 یستم بضم یاء و ضم بر یا ثقیل و شت تیساکن کردند و یمنی بسکون یا شد چون لام آورند علامت جزئی سقوط و حرف
 علت شد لیرم آوردید و بخش و وصل بخش یضم یا بود یا متحرک قبل او مفتوح یا باالف بدل کردند بخشی بالف
 کردند چون لام آورند ساقط گشت بخش کردند و نون تاکید ثقیله باشد خواه خفیفه چنانچه در مضارع آید
 ای بطوریکه نسی از حذف و او و یا و او خال بالف و غیره در امر نیز آید بموال و آخر امر هر دو نون تاکید چرا
 آورده میشود جواب برای تاکید طلب زیرا چه امر موضوعت بر است طلب بحث امر حاضر معروف فعل
 بکن تو یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف افعلا بکنید شما دو مردان در زمانه استقبال
 صیغه تنه مذکر بحث الخ سوال نون اعرابی را چرا حذف کردند جواب زیرا چه او بدل اعراب است ای رفع و رکا
 اعراب وقت بنا لام ساقط میشود نون اعرابی هم ساقط خواهد شد افعلا بکنید شما هم مردان در زمانه استقبال
 صیغه جمع مذکر بحث الخ افعلی بکن تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الخ افعلا بکنید شما دو
 زنان در زمانه استقبال صیغه تنه مؤنث بحث الخ افعلن بکنید شما هم زنان در زمانه استقبال صیغه جمع
 مؤنث بحث الخ سوال نون جمع مؤنث را چرا حذف نمیکند همچو نون اعرابی جواب زیرا چه این علامت جمع
 مؤنث و ضمیر فاعل است علامت تغییر پذیرد فائده نزد کوفین در امر حاضر معروف نیز لام امر داخل میشود و او و حرکت
 و مجزوم با لام امر که مصدر است و اصل الفعل لتفعلن بود لام بسبب کثرت استعمال حذف شد و علامت مضارع بسبب
 تفرقه میان مضارع و امر حذف کردند باقی ماند فائده ساکن ناگزیر داخل کرده شد و ضمیر و اصل بجای علامت مضارع
 و دلیل می آرند قبول باری تعالی فلتفعر حوا باظهار لام با تایی مخاطب این است قراة یعقوب و بصریان جواب
 میدهند که این قراة شاذه است اعتد او ندارد و یکر قراة معتبره بن فلیفر حوا سیای تحتانی خوانده اند بحث امر حاضر
 مجهول لتفعلن باید که کرده شوی تو یکم و صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول لتفعلا لتفعلا لتفعلا
 لتفعلن حاجت بیان معانی این صیغ نیست بحث امر غائب معروف لتفعلن باید که بکنند آن یکم
 صیغه واحد مذکر بحث امر غائب معروف لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلن لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا
 مخفی نیست بحث امر غائب مجهول لتفعلن باید که کرده شود آن یکم و صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول لتفعلا
 لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا لتفعلا
 بقیام قرینه ساقط بسیارند چنانچه در قول باری تعالی قل لعیادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة ای لقیموا کذا ثقیل

سوال در امر چرا بحث حاضر معروف را علیحدہ ذکر کرد و بحث غائب معروف را علیحدہ جواب زیرا که در صیغہ معروفش تغییر تمام از فعل مضارع گردیده است بخلاف صیغہ غائب معروف که تغییری ناقص دارد لهذا جدا جدا ذکر کرد

سوال دو صیغہ متکلم را چرا بحث علیحدہ نکرد جواب بسبب قلت عدو اینها و قلت استعمال اینها زیرا چه امر بنفس خود قلیل است نسبت امر مر غیر خود سوال دو صیغہ متکلم را بضمن بحث غائب معروف چرا ذکر کرد جواب زیرا چه طریقی بنامی امر غائب امر متکلم یکی است لهذا در یک بحث ذکر کرده شدند سوال طریقی بنامی امر حاضر مجهول و امر غائب مجهول یکی است پس چرا در یک بحث هر دو را ذکر نکرد جواب در معروف هر دو بحث امر حاضر و امر غائب جدا جدا ذکر کرده شدند پس باتباع او در مجهول هم هر دو بحث امر حاضر و امر غائب علیحدہ ذکر کرده شدند و نهی را نیز بطریق امر مذکور کرده است چنانچه واضح خواهد شد بجهت مناسبت امر و نهی در فعلیت و انشائیت قدر بحث امر حاضر

معروف بانون ثقیله افعلن ہر آئینہ یکین تو یکر و صیغہ واحد مذکر بحث امر حاضر معروف بانون ثقیله افعلن افعلن صیغہ جمع مذکر حاضر افعلن صیغہ واحد مؤنث حاضر افعلنان سوال در افعلن لام را حرکت چرا دادند جواب تا اجتماع ساکنین یعنی لام و نون مدغم لازم نیاید سوال فتح را چرا خاص کردند جواب بسبب انجست فتح و نقل نون ثقیله پس تعادل پیدا گردید سوال در افعلن و او را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع ساکنین ای و او و نون مدغم سوال در افعلن یا را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع ساکنین ای و او و نون مدغم سوال در افعلنان الف را چرا حذف نکردند با وجود اجتماع ساکنین ای و الف و نون مدغم جواب اول تا التباس بواحد لازم نیاید سوال نون تاکید در تشنیہ یکسورت و نون تاکید در واحد مفتوح است پس التباس مرتفع شد جواب التباس در کتابت خواهد شد و درین جواب خدشه است زیرا چه التباس در کتابت میان واحد مذکر حاضر جمع مذکر حاضر موجود است و هم اصل در نون فتح است برای خفت و در تشنیہ نون ثقیله را کسر دادند برای مشابہت بنون تشنیہ در وقوع آن بعد الف پس وقتی کہ الف حذف کرده خواهد شد کسر نیز خواهد رفت پس التباس بواحد لازم خواهد آمد جواب همچون الف متصل شدہ بمنزلہ جزو کلمہ گردیده است لفظا و معنی و نون ہم شدہ اتصال دارد پس افعلنان در حکم کلمہ واحدہ است و تلفظ آن بمترتبہ واحد خواهد شد و چنین اجتماع ساکنین کہ اول مدہ و ثانی مدغم با و کلمہ واحدہ درست است سوال اتصال و او در جمع مذکر حاضر افعلن و اتصال یا در واحد مؤنث حاضر ای افعلن مثل اتصال الف است در تشنیہ و اجتماع ساکنین ہم علی حدہ است پس چرا او و یا را بسبب اجتماع ساکنین حذف کردند جواب چون بدخل نون خفیفہ و جمع مذکر حاضر واحد مؤنث حاضر او و یا

بنی حیت جواب نهی فعلیت موضوع برای طلب ترک حدیثی که ماخذ آن فعلیت اعم است از آنکه
 تکلم استعلاء کرده باشد یا نه و نیز در باب اصول و نهی استعلاء ضرورت سوال این چنین افعال را
 نهی چراغی نامند جواب زیرا چه نهی در لغت بمعنی بازداشتن از کار و گفت و جز آن کذا فی الصراح و
 مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی ظاهر است سوال مجتبه امر را بر مجتبه نهی در ذکر امر مقدم
 کرد جواب اول بر رعایت آنکه امر مقدم است شرعاً بر نهی زیرا چه هر دو مکلف اولاً با امر متعلق بایمان
 تکلیف داده میشود و هرگاه ایمان آورد پس او را تکلیف اجتناب از نواهی داده می آید جواب دوم
 بر نهی حرف نهی که مفید معنی عدم است و خل است نه بر امر و وجودی مقدم است بر عدمی باعتبار شرف
 پس لای نهی اسی لایکه دلالت بر نهی دارد و قید نهی برای اخراج لای لغوی است در اولش امی و اول
 فعل مضارع در سوال چرا نهی را از فعل مضارع بنامی کنند نه از فعل ماضی جواب برای مناسبت
 معنی استقبالیست که در نهی هم زمانه مستقبل مستفاد است سوال لای نهی را در اول فعل مضارع چرا
 آرند جواب تا از عنفوان تکلم مفهوم شود که این نوع دیگر است از کلام و لای نهی در آخر فعل مضارع
 در پنج محل اسی واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم خرم کند
 مثل لم اسی چنانکه لم خرم کند اگر در آخر او اسی فعل مضارع حرف علت نباشد سوال لای نهی چرا خرم
 کن جواب اول سبب مشابهت او با حرف شرط زیرا چه آنچنان که حرف شرط نقل میکند مضارع
 را سوی معنی استقبال همچنان لای نهی نقل میکند و چون حرف شرط جارم است لای نهی هم خرم
 خواهد کرد جواب دوم چون لای نهی ناقص کرد معنی مضارع را که از زمانه حال بری ساخته زمانه
 استقبال را باقی داشت پس در لفظ هم نقصانی داد که حرکت را دور ساخت تا نقصان لفظ دلالت کند
 بر نقصان معنی جواب سوم لای نهی مشابهت بلام امر زیرا چه لام امر برای طلب فعل است و لای
 نهی برای طلب ترک پس هر دو شریک شدند در طلب لهذا عمل او نمود سوال نهی معرب است یا نهی
 جواب نهی معرب است زیرا چه علت اعراب معنی مشابهت تلمه با اسم فاعل موجود است و بر اے
 تنبیه بر معرب بودنش مصنف رحمه الله لفظ خرم را اختیار کرده لفظ سکون او وقف و از هیئت محل
 اسی چار تنبیه و دو جمع مذکر غائب و مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و اعراب را هم دور نماید زیرا چه چون
 اعرابی بدل اعراب رفع است و هرگاه لای نهی اعراب را حذف ساخت پس اعرابی را هم دور

خواهد بود و در مجول ارجح مؤنث غائب حاضر در لفظ مضارع هیچ عمل نکند زیرا چه درین دو صیغه نه اعراب است و نه وزن
 اعراب و وزن تاکید چنانکه فعل مضارع می آید بطوریکه دانستی از حذف واو و یا واو خال الف و غیره بران طریق
 نهی نیز می آید برای تاکید طلب ترک فعل بحث نهی حاضر معروف لا تفعل مکن تو یکم و در زمانه استقبال
 صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف لا تفعل مکنید شما و مردان در زمانه استقبال لا تفعلوا مکنید شما هم
 مردان در زمانه استقبال لا تفعلی مکن تو یک زن در زمانه استقبال لا تفعلی مکنید شما و زنان در زمانه استقبال
 لا تفعلن مکنید شما همه زنان در زمانه استقبال و در معنی هر صیغه لحاظ زمانه و بحث باید ساخت بحث نهی حاضر
 مجهول لا تفعل نکرده شوی تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر مجهول لا تفعل
 لا تفعلوا لا تفعلی لا تفعلان لا تفعلن و معانی این صیغ ظاهر اند بحث نهی غائب معروف لا تفعل
 نکند آن یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب معروف لا تفعلوا لا تفعلن لا تفعلن
 لا تفعلن لا تفعل لا تفعل و معانی این صیغ روشن اند بحث نهی غائب مجهول لا تفعل نکرده
 شود آن یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب مجهول لا تفعلوا لا تفعلن لا تفعلن
 لا تفعل لا تفعل و معنی هر یک پوشیده نیست بحث نهی حاضر معروف بانون ثقیله لا تفعلن
 البته مکن تو یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف بانون ثقیله لا تفعلن لا تفعلن
 لا تفعلن لا تفعلنان و معنی هر یک مخفی نیست بحث نهی حاضر مجهول بانون ثقیله لا تفعلن
 البته کرده نشوی تو یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر مجهول بانون ثقیله لا تفعلن
 لا تفعلن لا تفعلنان لا تفعلنان و معنی هر یک مخفی نیست بحث نهی غائب معروف بانون ثقیله لا تفعلن
 لا تفعلن البته نکند آن یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب معروف بانون ثقیله لا تفعلن
 لا تفعلن لا تفعلن لا تفعلنان لا تفعلنان و معانی این صیغ روشن اند بحث نهی
 غائب مجهول بانون ثقیله لا تفعلن البته نکرده شود آن یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی
 غائب مجهول بانون ثقیله لا تفعلن لا تفعلن لا تفعلنان لا تفعلنان و معانی
 مستتر نیستند بحث نهی حاضر معروف بانون خفیفه لا تفعلن البته مکن تو یکم و در زمانه استقبال
 صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف بانون خفیفه لا تفعلن البته مکنید شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه
 جمع مذکر بحث الخ لا تفعلن البته مکن تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الخ لا تفعلن

حاضر مجهول بانون خفیفه لا تفعلن البتة نکرده شوی تو یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث
 نهی حاضر مجهول بانون خفیفه لا تفعلن البتة نکرده شوی شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث رنج
 لا تفعلن البتة نکرده شوی تو یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الی بحث نهی غائب معروف
 بانون خفیفه لا تفعلن البتة نکند آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب معروف بانون خفیفه
 لا تفعلن البتة نکند آن همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث الی لا تفعلن البتة نکند آن یکم در زمانه
 استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الی لا تفعلن البتة نکند من یکم و یا یکان در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر
 نفس متکلم مذکر مؤنث بحث الی لا تفعلن البتة نکند ما و مردان یا دو زنان یا همه زنان در زمانه
 استقبال صیغه تثنیه جمع حکایت نفس متکلم مذکر مؤنث بحث الی بحث نهی غائب مجهول بانون
 خفیفه لا تفعلن البتة نکرده شود آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب مجهول بانون خفیفه
 لا تفعلن البتة نکرده شوند آن همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث الی لا تفعلن البتة نکرده شود آن
 یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الی لا تفعلن البتة نکرده شوم من یکم و یا یکم در زمانه استقبال
 صیغه واحد مذکر مؤنث بحث الی لا تفعلن البتة نکرده شویم ما و مردان یا دو زنان یا همه مردان
 یا همه زنان در زمانه استقبال صیغه تثنیه جمع حکایت نفس متکلم مذکر مؤنث بحث الی فصل اینهمه که گفته
 شد بحث نهی معروف و مجهول بود چون خواهی که اسم فاعل بنا کنی سوال بحث نهی را بحث اسم فاعل
 چرا مقدم کرد جواب زیرا که نهی فعل است و مناسب با مفعولیت و انشائیست بخلاف اسم فاعل که مخالف
 است سوال تعریف اسم فاعل چیست جواب اسم فاعل اسمیت که مشتق باشد از مضارع ماد دلالت کند
 بر فاعل که قائم باشد بان ذات فعل بمعنی حدوث بدون لحاظ تفضیل و زیادتی او بر چیز دیگر و خالق و رازق
 و غیره که صفات الهی هستند استمرار و دوام بنظر صیغه نیست بلکه باعتبار موصوف اینها که قدیم و دائم است پس
 در اسم فاعل دخل خواهند شد و همچنین جانش و طالق و امثال آنها که معنی ثبوت و اینها بعارض استعمال
 پیدا شده اند نه بالوضع و خلیل گوید که اینها اسم فاعل نیستند بلکه اشتقاق اینها از حیض و طلاق همچو اشتقاق
 دارع است از دارع بمعنی صاحب دارع پس بمعنی ذو طلاق و دوحیض باشد اسم فاعل گرفته میشود
 از مضارع معروف سوال اسم فاعل از مضارع چیست مشتق شد از مصدر و ما ضی جواب بر
 سنا سبت تامر اسم فاعل مرفعل مضارع را و حرکات و سکنات و عدد و حروف و وقوع هر دو صنف نکرده

لا دارع بالک
 نکرده دارع نکرده دارع بالک

آنکه اسم فاعل وال است بر فاعل و اسم مفعول وال است بر مفعول فاعل اشرف است
 از مفعول بجبه صد و فعل از فاعل نه از مفعول و نیز فاعل عهد است در کلام که مسند الیه میشود و اما
 جمله فعلیه ایوقوف است بخلاف مفعول که فاعله است سوال تعریف اسم مفعول چیست جواب
 اسمی که مشتق باشد از مضارع مجهول تا دلالت کند بر چیزی که بر فعل اے حدث واقع شود و بدون
 لحاظ تفصیل هر دو یک اسم مفعول ساخته میشود از مضارع مجهول سوال از فعل مضارع چرا
 اسم مفعول را بنا میازند جواب بسبب مناسبت آن با اسم فاعل که لازم است و بنا بر او از فعل مضارع
 است سوال از فعل مضارع مجهول چرا بنا می کنند جواب براس مناسبت میان اسم مفعول
 و فعل مضارع مجهول زیرا چه هر دو مبنی للمفعول اند پس علامت مضارع را حذف کن سوال علامت
 مضارع را چرا حذف می کنند جواب زیرا که فعل مضارع باقی مانده است بعد از آن اے
 بعد حذف علامت مضارع میم مفتوح در اول او اے و اول آنچه باقی مانده است در آخر اے
 بجای علامت مضارع سوال میم را چرا زائد کردند جواب لائق زیادت حروف علت بودند
 بسبب کثرت در اینها و چون زیادت آنها دشوار است زیرا چه اگر الف زائد میکردند ابتدا بسکون لازم
 می آمد و اگر یا زائد میکردند مشابه بمضارع غائب میشد و زیادت و او در اول کلمه نیامده است لهذا
 میم که مناسب و او است زیاده کرده شد کذا قیل و این جواب خالی از حدیث نیست زیرا چه تضرب
 در اصل و ضرب بود چنانچه این معنی تفصیل گذشت پس و او در اول کلمه زائد آمد اگر چه بتبادل شد
 مثال سوال میم را فته چرا دادند جواب زیرا چه فته اخف حرکات است و عین کلمه را ضمه ده
 اے در حالیکه مکسور العین و مفتوح العین باشد و الا بحال خود ماند سوال عین کلمه را ضمه چرا
 دادند جواب اول زیرا چه اسم مفعول وال است بر مفعول و مفعول مسلوب الاختیار است پس
 بوده باشد ضعیف پس عین که وزن ضم عین تاجیر نقصان گرد و همچنین است در بعضی از شروح
 شافیه جواب دوم اگر فته میدادند مشابه می شد با اسم ظرف که مفتوح العین باشد و اگر کسر
 می دادند ملتبس می شد با اسم ظرف که مکسور العین باشد لهذا اختیار ضم افتاد و میان عین و لام
 و او مفعول و آرم را از آوردن و او پیدا کردن اوست و چون مفعول بضم عین در کلام قوم بدون
 نایافته نشد لهذا ضمه عین کلمه را اشباع کردند و او پیدا شد و لام کلمه را تنوین ده زیرا چه تنوین خاصه

۱۲ کذا قال المفسر ۱۲ شرح فاعلی و مفعولی و فاعلی و مفعولی

ن اے ثلاثی زائدہ ہر باجی ۱۱ دنی ریختن آب بار و افق اے مدفون آب جہیدہ ۱۲ صراح ۱۳ جمع قریب ۱۴ قبل الگ ہے و فضل نباتت مصد ۱۵ صراح ۱۶

اسم است تا اسم مفعول گردد بحث اسم مفعول مفعول کرده شدہ یک موصیغہ واحد مذکر بحث اسم مفعول مفعولان کرده شدگان دو مردان صیغہ تثنیہ مذکر بحث اسم مفعولان کرده شدگان ہمہ مردان صیغہ جمع مذکر بحث اسم مفعولانہ کرده شدہ یک زن صیغہ واحد مؤنث اسم مفعولانان کرده شدگان دو زنان صیغہ تثنیہ مؤنث بحث اسم مفعولات کرده شدگان ہمہ زنان صیغہ جمع مؤنث بحث اسم سوال صیغہ اسم مفعول از غیر ثلاثی مجرد چگونہ ساختہ می شود جواب ہمچو صیغہ اسم فاعل مگر آنکہ ما قبل آخر افتحہ خواهند داد برای حصول فرق میان اسم فاعل و اسم مفعول اعم است کہ این فتحہ لفظا باشد نحو مستخرج یا اصلا نحو مختار کہ در اصل مختصیر بفتح یا سی تحتانیہ بود بقاعدہ قال الف شدہ سوال اگر ما قبل آخر اسم فاعل فتحہ و در اسم مفعول کسر میدادند فرق حاصل میشد جواب چون در مضارع مجهول ما قبل آخر مفتوح است لہذا فتحہ ما قبل آخر در اسم مفعول مناسب شدہ در اسم فاعل سوال در اسم مفعول غیر ثلاثی مجرد تغیرے بسیار شدہ جز آنکہ میم مضموم را بدل حرف مضارع اضافہ کردند پس چرا در اسم مفعول ثلاثی مجرد تغیرے بسیار واقع گردید جواب زیرا کہ در اسم فاعل و اسم مفعول موافقہ است بسبب اشتقاق ہر دو از فعل مضارع پس ہر گاہ در اسم فاعل ثلاثی مجرد تغیرے بسیار راہ یافتہ است کہ از لَفْعَل فاعل بکسر عین بنا کردہ شد مناسب افتاد کہ در اسم مفعول ثلاثی مجرد ہم تغیرے بسیار راہ یابد ف گاہ باشد کہ اسم فاعل بر غیر فاعل و اسم مفعول بر غیر مفعول آید چون نصیر بمعنی مدکنندہ و قتل بمعنی مقتول ف گاہ است کہ لفظ فاعل بمعنی مفعول و لفظ مفعول بمعنی فاعل آید چون ماء و افق لے مدفون و کان و وعدہ ماتیا اے اتیا ف در اسم فاعل و اسم مفعول بحسب اصل وضع زمانہ ماخوذ نیست اما بحسب استعمال ماخوذ است تفصیل این بحث در علم نحوست ذکر شد کہ ہزار ہزار شکر پروردگار است کہ بعون عنایت او این شرح میزان موسوم بہ تبیان در ماہ مبارک ربیع الاول سنہ یکہزار و دو صد و ہفتاد و شش ہجری در بلدہ پر نور جوہنور بکدر سہ جناب مستطاب عالی قباب محط رجال افاضل فخر اماجد و امثال زینت بخش مسند امارت رونق وہ مجلس نباتت متبع سنت تلحش رعیت جناب حاجی محمد امام بخش صاحب ادام اللہ علوہ و محبہ بانجام رسید

واللہ رب العلمین الصلوۃ والسلام علیہ و آلہ اجمعین

تذکرة البیان شرح تہذیب المیزان

بسم الله الرحمن الرحيم

برگاہ این ضعیف البیان اعوان معین منان **تذکرة البیان** موسوم بہ **تہذیب المیزان** فراغ یافته خط و خاطر گردید کہ بتدیان را قبل از شروع منشعبہ نستقن بطریقہ بنای اسم ظرف و اسم آل و اسم تفضیل ہم انتیحات ست نظریات ^۳ فصل بر طبق تفصیل میزان متضمن مسائل این ہر مستقات نوشتہ شمرخی بران کہ مفید اعراب البیان باشد تجریر و ختم و متن را بہ **تہذیب المیزان** و شش را بہ **تہذیب البیان** موسوم گردانید و ہر دو را بہ **تہذیب المیزان** و **تہذیب البیان** فصل چون خواہی کہ اسم ظرف زمان و مکان اشارہ است باینکہ ظرف و قسم است زمان و مکان و ظرف زمان آنکہ بحواب سوال مسمی واقع شود چون مسمی القتال ای فی حرب و ظرف مکان آنکہ بحواب سوال این واقع شود چون این زیدی فی السوق بنا کنی سوال تعریف اسم ظرف چیست جواب اسمی کہ ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت کند بر زمان وقوع حدث یا مکان وقوع حدث سوال از فعل چرماشتق میسازند جواب برای مناسبت میان ظرف و فعل نیز از فعل ظرف واقع میشود سوال از فعل مضارع چرما میگردد جواب برای مناسبت میان ہر دو در حرکات و سکنات سوال یک صیغہ را چرما مقرر کردند کہ مشترک شد میان ظرف مکان و زمان جواب اول بر جای تہتیت اصل کہ مضارع ہم مشترک است میان حال و استقبال جواب دوم زیر کہ فعلی از افعال عباد چنان نیست کہ زمانے باشند مکانے یا بالعکس پس بر رعایت تلازم ظرف زمان و مکان الکتاب یک صیغہ کردہ شد علامت مضارع را کہ بی ا حروف اتین باشد حذف کن چہ ہر گاہ از مضارع تغیر خواہند کرد بقاء علامت مضارع را و چہ نیست و میم مفتوح در اول و اولیہ باقیانندہ است بعد حذف حرف مضارع و آراءے بجای حرف مضارع سوال میم مفتوح چرما آوردند جواب بسبب مناسبت اسم ظرف یا اسم مفعول زیرا چہ اسم ظرف دال است بر ظرف و اسم مفعول دال است بر مفعول و در ظرف فعل واقع میشود همچنانکہ بر مفعول سوال برای مناسبت اسم مفعول و اورا چہ اورا اسم ظرف را اندک کردند جواب تا التباس بہم مفعول نرود کہ اقبل و درین جواب خدشہ الیت زیرا چہ اسم ظرف ہر باب ثلاثی مزید و رباعی مجرور و مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و بر ارفع التباس میان ہر دو و ہر دو بر قرینہ میشود همچنان اگر در ثلاثی مجرور ہم التباس میشد ہیج قباستہ نبود پس اولی در جواب آنست کہ لفتہ شود کہ حق مناسبت اسم مفعول اندا و در وزن میم بادل اسم ظرف ادا شد و لازم نیست کہ در جمیع اموری مناسبت ادا کرد و

پس برعلیت اصل یعنی فعل مضارع و او را بنیاد و ند و الله اعلم سوال زیادت میم مفتوح موجب التباس و صدا
میگشت پس چرا هم از اند کرد جواب التباس بمصدر می بجبت قلت مصدر می جا زو شده شد قتال و عین
کلمه افتحه ده اگر مضموم باشد ای عین کلمه چون مقتل از لقیل و مقام از لقیوم و مقال از لقیول اجوف وادی که
در اصل مقوم و مقول بود اعلال اتمام عمل آمد و معنی ازید عونا قص وادی سوال فتحه چرا وادند جواب سبب
خفت فتح سوال از مضموم العین اسم ظرف مکسور العین هم آمده است چون مسجد و شرق و مغرب و مطلع و منجر
و مرفق و مفرق و مسکن و منسک و منبت و مسقط و منجر جواب قیاس دین همه صیغها فتح عین است کسر
عین خلاف قیاس است و در مسجد و مفرق و منسک فتح عین چنانچه قیاس است هم منقول شده است و سیویه گفته که
مسجد اسم ظرف نیست بلکه اسم خانه است که موضوع باشد برای نماز و بعضی مینویسند که اسم ظرف مضموم العین منقسم
به قسم چند صیغها مکسور العین و بواقی صیغ مفتوح العین آمدند و اما منطه مکسور العین از نظیر مضموم العین پس و شد و
دار و یک کسر عین که قیاس فتح آن بود و دوم دخول تا و اما مقبره لفتح عین از لقیبر مضموم العین شد و دخول تا و دار
و اما مقبره لضمم العین پس اسم ظرف نیست بلکه اسمیت مرقبه را که جای قبور و متخذ برای قبور باشد کذا قال العینی
و اگر مفتوح باشد ای کلمه عین چون یشر بحال خود ماند چه ضرورت تغیر ندارد و آنچه مذکور از مذنب و شرب و شیر
و سماع از یسمع مکرر مثال ای مثال و او که لام او حرف علت نباشد و او او از مضارع حذف گردیده باشد پس
اسم ظرف این مثال همیشه مکسور العین می آید اگر چه مضارع مفتوح العین باشد یا مضموم العین باشد همچو موعده
از بعد و موضع از یضع و قرار موضع بفتح ضا و هم نقل کرده و اما مثال یائی پس بسبب خفت حکم صحیح دارد چون
میسره و بفتح عین کلمه و همچنین مثال و او که واو او از مضارع حذف نشده باشد حکم صحیح دارد چون موئل
بفتح جیم از یوئل کذا قال العینی لکن در صراح آورده موئل بکسر الجیم جاعل ترس انتهی و اما مثال و او که
که لام او حرف علت باشد پس حکم ناقص میدارد چنانچه می آید سوال مثال چیست جواب آنکه
جای فاکلمه او حرف علت باشد و بسبب آنکه در اعلال مانند صحیح است ناسخ مثال نهاده شد سوال
چرا از مثال مفتوح العین یا مضموم العین اسم ظرف مکسور العین می آید جواب اول زیرا چه خروج
از حرف علت سوی کسر خفیف است به نسبت خروج از حرف علت سوی ضم یا فتح زیرا چه موعده کسر
عین خفیف است بر زبان از موعده بفتح عین یا ضم آن و بر این فن مخفی نیست که درین صورت خروج
از ضم سوی کسر لازم خواهد آمد زیرا که واو از و ضمه پیدا است و این اقل است مگر آنکه گفته شود که واو کن

لا تخیر ملک کرین بینی من خیر سورخ بینی ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷

در حکم میت است قتال **جواب** و در مثال از مکسور العین فی الغایر فائد آمده است به نسبت مثال
 مفتوح العین فی الغایر مضموم العین فی الغایر و اسم ظرف مضارع مکسور العین بسبب اتباع و مکسور العین خواهد شد پس
 اسم ظرف مثال مفتوح العین فی الغایر و مضموم العین فی الغایر هم مکسور العین کرده شد بنظر الحاق
 قلیل یا کثیر و صاحب مراح فرموده که اگر از مثال مفتوح العین اسم ظرف مفتوح العین گفته شود ظن انجمنی
 خواهد گردید که میم صلی است و وزنش فاعل مثل جوب است و بر تقدیر کسر نشان این ظن پیداست زیرا چه
 فاعل یکسره عین در کلام قوم یافته نشد و ما میگوئیم که هیچگونه محل ظن اصالت میم نیست زیرا چه میم از مصدر
 و اکثر اشکله اشتقاق او ساقط است پس متبوع و متفخص کلمات چگونه انجمنی ظن خواهد کرد و اگر مراد از
 ظن ظن عوام غیر متبوع است پس بحال کسر و هم عوام را ظن وزن فاعل خواهد شد زیرا چه عدم وجدان فاعل
 بعد از متبوع معلوم خواهد گردید و غیر متبوع ازین وادی برکنار است و همچنین اگر مکسور باشد اے عین کلمه
 بحال خود ماند و اسم ظرف مکسور العین آید همچو مضرب از مضرب و متبوع از متبوع همچنین است در پنج گنج
 زیرا چه هیچ ضرورت تغییر از اتباع عین نیست مگر در ناقص اے آنکه لام او حرف علت باشد و او باشد خواه یا
 و اعم است از آنکه فاکلمه یا عین کلمه او حرف علت باشد یا نباشد پس اسم ظرف اینها مفتوح العین آید
 اگر چه مضارع مکسور العین باشد همچو مرئی از یرمی و موقی از موقی لقی و مطوی از طوی لیطوی زیرا چه اگر
 باتباع عین مضارع مکسور العین ظرف یکسره عین آید توالی کسرات لازم خواهد شد زیرا چه یا از دو کسر متولد
 و کسر سوم کسر عین و این توالی کسرات ثقیل است و اگر ضمیه عین باشد ثقل را ندید خواهد گردید لهذا بنظر
 خفت فتح عین را اختیار کردند سوال در رمی و یرمی هم توالی کسرات است **جواب** بضرورت خوف
 لبس اینجا کسر را متغیر نکردند زیرا چه اگر در رمی عین را فتح دهند باضی باب مفاعلت مشتبه شود و اگر در
 یرمی عین را فتح دهند به فعل بفتح عین مشتبه گردد سوال مرئی بفتح عین نیز مصدر میمی التباس
 میدارد **جواب** التباس به مصدر میمی بحجت قلت مصدر میمی جائز داشته اند سوال در لفیف
 مفروق که فاکلمه و لام کلمه او حرف علت است چرا رعایت فاکلمه نکردند که اسم ظرف او مکسور عین می آید بلکه رعایت
 لام کلمه کرده اسم ظرف او مفتوح العین می آید چون موقی بفتح قاف **جواب** زیرا چه موقی بفتح قاف از موقی یکسره
 قاف خفیف است و خفت مطلوب است کذا فی شرح الزنجانی پس آنچه بعضی از فضلا و ظرف و قی لقی موقی
 نوشته اند غلط فهمیده اند و مضاعف که ظرف او هم مطلقا بفتح عین آید چون مفر از یغیر اے جائز گردیدن وقت گنج

و قایم بالکسر بخاطر اشتقاق ۱۲ م ۱۳ م ۱۴ م ۱۵ م ۱۶ م ۱۷ م ۱۸ م ۱۹ م ۲۰ م ۲۱ م ۲۲ م ۲۳ م ۲۴ م ۲۵ م ۲۶ م ۲۷ م ۲۸ م ۲۹ م ۳۰ م ۳۱ م ۳۲ م ۳۳ م ۳۴ م ۳۵ م ۳۶ م ۳۷ م ۳۸ م ۳۹ م ۴۰ م ۴۱ م ۴۲ م ۴۳ م ۴۴ م ۴۵ م ۴۶ م ۴۷ م ۴۸ م ۴۹ م ۵۰ م ۵۱ م ۵۲ م ۵۳ م ۵۴ م ۵۵ م ۵۶ م ۵۷ م ۵۸ م ۵۹ م ۶۰ م ۶۱ م ۶۲ م ۶۳ م ۶۴ م ۶۵ م ۶۶ م ۶۷ م ۶۸ م ۶۹ م ۷۰ م ۷۱ م ۷۲ م ۷۳ م ۷۴ م ۷۵ م ۷۶ م ۷۷ م ۷۸ م ۷۹ م ۸۰ م ۸۱ م ۸۲ م ۸۳ م ۸۴ م ۸۵ م ۸۶ م ۸۷ م ۸۸ م ۸۹ م ۹۰ م ۹۱ م ۹۲ م ۹۳ م ۹۴ م ۹۵ م ۹۶ م ۹۷ م ۹۸ م ۹۹ م ۱۰۰ م ۱۰۱ م ۱۰۲ م ۱۰۳ م ۱۰۴ م ۱۰۵ م ۱۰۶ م ۱۰۷ م ۱۰۸ م ۱۰۹ م ۱۱۰ م ۱۱۱ م ۱۱۲ م ۱۱۳ م ۱۱۴ م ۱۱۵ م ۱۱۶ م ۱۱۷ م ۱۱۸ م ۱۱۹ م ۱۲۰ م ۱۲۱ م ۱۲۲ م ۱۲۳ م ۱۲۴ م ۱۲۵ م ۱۲۶ م ۱۲۷ م ۱۲۸ م ۱۲۹ م ۱۳۰ م ۱۳۱ م ۱۳۲ م ۱۳۳ م ۱۳۴ م ۱۳۵ م ۱۳۶ م ۱۳۷ م ۱۳۸ م ۱۳۹ م ۱۴۰ م ۱۴۱ م ۱۴۲ م ۱۴۳ م ۱۴۴ م ۱۴۵ م ۱۴۶ م ۱۴۷ م ۱۴۸ م ۱۴۹ م ۱۵۰ م ۱۵۱ م ۱۵۲ م ۱۵۳ م ۱۵۴ م ۱۵۵ م ۱۵۶ م ۱۵۷ م ۱۵۸ م ۱۵۹ م ۱۶۰ م ۱۶۱ م ۱۶۲ م ۱۶۳ م ۱۶۴ م ۱۶۵ م ۱۶۶ م ۱۶۷ م ۱۶۸ م ۱۶۹ م ۱۷۰ م ۱۷۱ م ۱۷۲ م ۱۷۳ م ۱۷۴ م ۱۷۵ م ۱۷۶ م ۱۷۷ م ۱۷۸ م ۱۷۹ م ۱۸۰ م ۱۸۱ م ۱۸۲ م ۱۸۳ م ۱۸۴ م ۱۸۵ م ۱۸۶ م ۱۸۷ م ۱۸۸ م ۱۸۹ م ۱۹۰ م ۱۹۱ م ۱۹۲ م ۱۹۳ م ۱۹۴ م ۱۹۵ م ۱۹۶ م ۱۹۷ م ۱۹۸ م ۱۹۹ م ۲۰۰ م ۲۰۱ م ۲۰۲ م ۲۰۳ م ۲۰۴ م ۲۰۵ م ۲۰۶ م ۲۰۷ م ۲۰۸ م ۲۰۹ م ۲۱۰ م ۲۱۱ م ۲۱۲ م ۲۱۳ م ۲۱۴ م ۲۱۵ م ۲۱۶ م ۲۱۷ م ۲۱۸ م ۲۱۹ م ۲۲۰ م ۲۲۱ م ۲۲۲ م ۲۲۳ م ۲۲۴ م ۲۲۵ م ۲۲۶ م ۲۲۷ م ۲۲۸ م ۲۲۹ م ۲۳۰ م ۲۳۱ م ۲۳۲ م ۲۳۳ م ۲۳۴ م ۲۳۵ م ۲۳۶ م ۲۳۷ م ۲۳۸ م ۲۳۹ م ۲۴۰ م ۲۴۱ م ۲۴۲ م ۲۴۳ م ۲۴۴ م ۲۴۵ م ۲۴۶ م ۲۴۷ م ۲۴۸ م ۲۴۹ م ۲۵۰ م ۲۵۱ م ۲۵۲ م ۲۵۳ م ۲۵۴ م ۲۵۵ م ۲۵۶ م ۲۵۷ م ۲۵۸ م ۲۵۹ م ۲۶۰ م ۲۶۱ م ۲۶۲ م ۲۶۳ م ۲۶۴ م ۲۶۵ م ۲۶۶ م ۲۶۷ م ۲۶۸ م ۲۶۹ م ۲۷۰ م ۲۷۱ م ۲۷۲ م ۲۷۳ م ۲۷۴ م ۲۷۵ م ۲۷۶ م ۲۷۷ م ۲۷۸ م ۲۷۹ م ۲۸۰ م ۲۸۱ م ۲۸۲ م ۲۸۳ م ۲۸۴ م ۲۸۵ م ۲۸۶ م ۲۸۷ م ۲۸۸ م ۲۸۹ م ۲۹۰ م ۲۹۱ م ۲۹۲ م ۲۹۳ م ۲۹۴ م ۲۹۵ م ۲۹۶ م ۲۹۷ م ۲۹۸ م ۲۹۹ م ۳۰۰ م ۳۰۱ م ۳۰۲ م ۳۰۳ م ۳۰۴ م ۳۰۵ م ۳۰۶ م ۳۰۷ م ۳۰۸ م ۳۰۹ م ۳۱۰ م ۳۱۱ م ۳۱۲ م ۳۱۳ م ۳۱۴ م ۳۱۵ م ۳۱۶ م ۳۱۷ م ۳۱۸ م ۳۱۹ م ۳۲۰ م ۳۲۱ م ۳۲۲ م ۳۲۳ م ۳۲۴ م ۳۲۵ م ۳۲۶ م ۳۲۷ م ۳۲۸ م ۳۲۹ م ۳۳۰ م ۳۳۱ م ۳۳۲ م ۳۳۳ م ۳۳۴ م ۳۳۵ م ۳۳۶ م ۳۳۷ م ۳۳۸ م ۳۳۹ م ۳۴۰ م ۳۴۱ م ۳۴۲ م ۳۴۳ م ۳۴۴ م ۳۴۵ م ۳۴۶ م ۳۴۷ م ۳۴۸ م ۳۴۹ م ۳۵۰ م ۳۵۱ م ۳۵۲ م ۳۵۳ م ۳۵۴ م ۳۵۵ م ۳۵۶ م ۳۵۷ م ۳۵۸ م ۳۵۹ م ۳۶۰ م ۳۶۱ م ۳۶۲ م ۳۶۳ م ۳۶۴ م ۳۶۵ م ۳۶۶ م ۳۶۷ م ۳۶۸ م ۳۶۹ م ۳۷۰ م ۳۷۱ م ۳۷۲ م ۳۷۳ م ۳۷۴ م ۳۷۵ م ۳۷۶ م ۳۷۷ م ۳۷۸ م ۳۷۹ م ۳۸۰ م ۳۸۱ م ۳۸۲ م ۳۸۳ م ۳۸۴ م ۳۸۵ م ۳۸۶ م ۳۸۷ م ۳۸۸ م ۳۸۹ م ۳۹۰ م ۳۹۱ م ۳۹۲ م ۳۹۳ م ۳۹۴ م ۳۹۵ م ۳۹۶ م ۳۹۷ م ۳۹۸ م ۳۹۹ م ۴۰۰ م ۴۰۱ م ۴۰۲ م ۴۰۳ م ۴۰۴ م ۴۰۵ م ۴۰۶ م ۴۰۷ م ۴۰۸ م ۴۰۹ م ۴۱۰ م ۴۱۱ م ۴۱۲ م ۴۱۳ م ۴۱۴ م ۴۱۵ م ۴۱۶ م ۴۱۷ م ۴۱۸ م ۴۱۹ م ۴۲۰ م ۴۲۱ م ۴۲۲ م ۴۲۳ م ۴۲۴ م ۴۲۵ م ۴۲۶ م ۴۲۷ م ۴۲۸ م ۴۲۹ م ۴۳۰ م ۴۳۱ م ۴۳۲ م ۴۳۳ م ۴۳۴ م ۴۳۵ م ۴۳۶ م ۴۳۷ م ۴۳۸ م ۴۳۹ م ۴۴۰ م ۴۴۱ م ۴۴۲ م ۴۴۳ م ۴۴۴ م ۴۴۵ م ۴۴۶ م ۴۴۷ م ۴۴۸ م ۴۴۹ م ۴۵۰ م ۴۵۱ م ۴۵۲ م ۴۵۳ م ۴۵۴ م ۴۵۵ م ۴۵۶ م ۴۵۷ م ۴۵۸ م ۴۵۹ م ۴۶۰ م ۴۶۱ م ۴۶۲ م ۴۶۳ م ۴۶۴ م ۴۶۵ م ۴۶۶ م ۴۶۷ م ۴۶۸ م ۴۶۹ م ۴۷۰ م ۴۷۱ م ۴۷۲ م ۴۷۳ م ۴۷۴ م ۴۷۵ م ۴۷۶ م ۴۷۷ م ۴۷۸ م ۴۷۹ م ۴۸۰ م ۴۸۱ م ۴۸۲ م ۴۸۳ م ۴۸۴ م ۴۸۵ م ۴۸۶ م ۴۸۷ م ۴۸۸ م ۴۸۹ م ۴۹۰ م ۴۹۱ م ۴۹۲ م ۴۹۳ م ۴۹۴ م ۴۹۵ م ۴۹۶ م ۴۹۷ م ۴۹۸ م ۴۹۹ م ۵۰۰ م ۵۰۱ م ۵۰۲ م ۵۰۳ م ۵۰۴ م ۵۰۵ م ۵۰۶ م ۵۰۷ م ۵۰۸ م ۵۰۹ م ۵۱۰ م ۵۱۱ م ۵۱۲ م ۵۱۳ م ۵۱۴ م ۵۱۵ م ۵۱۶ م ۵۱۷ م ۵۱۸ م ۵۱۹ م ۵۲۰ م ۵۲۱ م ۵۲۲ م ۵۲۳ م ۵۲۴ م ۵۲۵ م ۵۲۶ م ۵۲۷ م ۵۲۸ م ۵۲۹ م ۵۳۰ م ۵۳۱ م ۵۳۲ م ۵۳۳ م ۵۳۴ م ۵۳۵ م ۵۳۶ م ۵۳۷ م ۵۳۸ م ۵۳۹ م ۵۴۰ م ۵۴۱ م ۵۴۲ م ۵۴۳ م ۵۴۴ م ۵۴۵ م ۵۴۶ م ۵۴۷ م ۵۴۸ م ۵۴۹ م ۵۵۰ م ۵۵۱ م ۵۵۲ م ۵۵۳ م ۵۵۴ م ۵۵۵ م ۵۵۶ م ۵۵۷ م ۵۵۸ م ۵۵۹ م ۵۶۰ م ۵۶۱ م ۵۶۲ م ۵۶۳ م ۵۶۴ م ۵۶۵ م ۵۶۶ م ۵۶۷ م ۵۶۸ م ۵۶۹ م ۵۷۰ م ۵۷۱ م ۵۷۲ م ۵۷۳ م ۵۷۴ م ۵۷۵ م ۵۷۶ م ۵۷۷ م ۵۷۸ م ۵۷۹ م ۵۸۰ م ۵۸۱ م ۵۸۲ م ۵۸۳ م ۵۸۴ م ۵۸۵ م ۵۸۶ م ۵۸۷ م ۵۸۸ م ۵۸۹ م ۵۹۰ م ۵۹۱ م ۵۹۲ م ۵۹۳ م ۵۹۴ م ۵۹۵ م ۵۹۶ م ۵۹۷ م ۵۹۸ م ۵۹۹ م ۶۰۰ م ۶۰۱ م ۶۰۲ م ۶۰۳ م ۶۰۴ م ۶۰۵ م ۶۰۶ م ۶۰۷ م ۶۰۸ م ۶۰۹ م ۶۱۰ م ۶۱۱ م ۶۱۲ م ۶۱۳ م ۶۱۴ م ۶۱۵ م ۶۱۶ م ۶۱۷ م ۶۱۸ م ۶۱۹ م ۶۲۰ م ۶۲۱ م ۶۲۲ م ۶۲۳ م ۶۲۴ م ۶۲۵ م ۶۲۶ م ۶۲۷ م ۶۲۸ م ۶۲۹ م ۶۳۰ م ۶۳۱ م ۶۳۲ م ۶۳۳ م ۶۳۴ م ۶۳۵ م ۶۳۶ م ۶۳۷ م ۶۳۸ م ۶۳۹ م ۶۴۰ م ۶۴۱ م ۶۴۲ م ۶۴۳ م ۶۴۴ م ۶۴۵ م ۶۴۶ م ۶۴۷ م ۶۴۸ م ۶۴۹ م ۶۵۰ م ۶۵۱ م ۶۵۲ م ۶۵۳ م ۶۵۴ م ۶۵۵ م ۶۵۶ م ۶۵۷ م ۶۵۸ م ۶۵۹ م ۶۶۰ م ۶۶۱ م ۶۶۲ م ۶۶۳ م ۶۶۴ م ۶۶۵ م ۶۶۶ م ۶۶۷ م ۶۶۸ م ۶۶۹ م ۶۷۰ م ۶۷۱ م ۶۷۲ م ۶۷۳ م ۶۷۴ م ۶۷۵ م ۶۷۶ م ۶۷۷ م ۶۷۸ م ۶۷۹ م ۶۸۰ م ۶۸۱ م ۶۸۲ م ۶۸۳ م ۶۸۴ م ۶۸۵ م ۶۸۶ م ۶۸۷ م ۶۸۸ م ۶۸۹ م ۶۹۰ م ۶۹۱ م ۶۹۲ م ۶۹۳ م ۶۹۴ م ۶۹۵ م ۶۹۶ م ۶۹۷ م ۶۹۸ م ۶۹۹ م ۷۰۰ م ۷۰۱ م ۷۰۲ م ۷۰۳ م ۷۰۴ م ۷۰۵ م ۷۰۶ م ۷۰۷ م ۷۰۸ م ۷۰۹ م ۷۱۰ م ۷۱۱ م ۷۱۲ م ۷۱۳ م ۷۱۴ م ۷۱۵ م ۷۱۶ م ۷۱۷ م ۷۱۸ م ۷۱۹ م ۷۲۰ م ۷۲۱ م ۷۲۲ م ۷۲۳ م ۷۲۴ م ۷۲۵ م ۷۲۶ م ۷۲۷ م ۷۲۸ م ۷۲۹ م ۷۳۰ م ۷۳۱ م ۷۳۲ م ۷۳۳ م ۷۳۴ م ۷۳۵ م ۷۳۶ م ۷۳۷ م ۷۳۸ م ۷۳۹ م ۷۴۰ م ۷۴۱ م ۷۴۲ م ۷۴۳ م ۷۴۴ م ۷۴۵ م ۷۴۶ م ۷۴۷ م ۷۴۸ م ۷۴۹ م ۷۵۰ م ۷۵۱ م ۷۵۲ م ۷۵۳ م ۷۵۴ م ۷۵۵ م ۷۵۶ م ۷۵۷ م ۷۵۸ م ۷۵۹ م ۷۶۰ م ۷۶۱ م ۷۶۲ م ۷۶۳ م ۷۶۴ م ۷۶۵ م ۷۶۶ م ۷۶۷ م ۷۶۸ م ۷۶۹ م ۷۷۰ م ۷۷۱ م ۷۷۲ م ۷۷۳ م ۷۷۴ م ۷۷۵ م ۷۷۶ م ۷۷۷ م ۷۷۸ م ۷۷۹ م ۷۸۰ م ۷۸۱ م ۷۸۲ م ۷۸۳ م ۷۸۴ م ۷۸۵ م ۷۸۶ م ۷۸۷ م ۷۸۸ م ۷۸۹ م ۷۹۰ م ۷۹۱ م ۷۹۲ م ۷۹۳ م ۷۹۴ م ۷۹۵ م ۷۹۶ م ۷۹۷ م ۷۹۸ م ۷۹۹ م ۸۰۰ م ۸۰۱ م ۸۰۲ م ۸۰۳ م ۸۰۴ م ۸۰۵ م ۸۰۶ م ۸۰۷ م ۸۰۸ م ۸۰۹ م ۸۱۰ م ۸۱۱ م ۸۱۲ م ۸۱۳ م ۸۱۴ م ۸۱۵ م ۸۱۶ م ۸۱۷ م ۸۱۸ م ۸۱۹ م ۸۲۰ م ۸۲۱ م ۸۲۲ م ۸۲۳ م ۸۲۴ م ۸۲۵ م ۸۲۶ م ۸۲۷ م ۸۲۸ م ۸۲۹ م ۸۳۰ م ۸۳۱ م ۸۳۲ م ۸۳۳ م ۸۳۴ م ۸۳۵ م ۸۳۶ م ۸۳۷ م ۸۳۸ م ۸۳۹ م ۸۴۰ م ۸۴۱ م ۸۴۲ م ۸۴۳ م ۸۴۴ م ۸۴۵ م ۸۴۶ م ۸۴۷ م ۸۴۸ م ۸۴۹ م ۸۵۰ م ۸۵۱ م ۸۵۲ م ۸۵۳ م ۸۵۴ م ۸۵۵ م ۸۵۶ م ۸۵۷ م ۸۵۸ م ۸۵۹ م ۸۶۰ م ۸۶۱ م ۸۶۲ م ۸۶۳ م ۸۶۴ م ۸۶۵ م ۸۶۶ م ۸۶۷ م ۸۶۸ م ۸۶۹ م ۸۷۰ م ۸۷۱ م ۸۷۲ م ۸۷۳ م ۸۷۴ م ۸۷۵ م ۸۷۶ م ۸۷۷ م ۸۷۸ م ۸۷۹ م ۸۸۰ م ۸۸۱ م ۸۸۲ م ۸۸۳ م ۸۸۴ م ۸۸۵ م ۸۸۶ م ۸۸۷ م ۸۸۸ م ۸۸۹ م ۸۹۰ م ۸۹۱ م ۸۹۲ م ۸۹۳ م ۸۹۴ م ۸۹۵ م ۸۹۶ م ۸۹۷ م ۸۹۸ م ۸۹۹ م ۹۰۰ م ۹۰۱ م ۹۰۲ م ۹۰۳ م ۹۰۴ م ۹۰۵ م ۹۰۶ م ۹۰۷ م ۹۰۸ م ۹۰۹ م ۹۱۰ م ۹۱۱ م ۹۱۲ م ۹۱۳ م ۹۱۴ م ۹۱۵ م ۹۱۶ م ۹۱۷ م ۹۱۸ م ۹۱۹ م ۹۲۰ م ۹۲۱ م ۹۲۲ م ۹۲۳ م ۹۲۴ م ۹۲۵ م ۹۲۶ م ۹۲۷ م ۹۲۸ م ۹۲۹ م ۹۳۰ م ۹۳۱ م ۹۳۲ م ۹۳۳ م ۹۳۴ م ۹۳۵ م ۹۳۶ م ۹۳۷ م ۹۳۸ م ۹۳۹ م ۹۴۰ م ۹۴۱ م ۹۴۲ م ۹۴۳ م ۹۴۴ م ۹۴۵ م ۹۴۶ م ۹۴۷ م ۹۴۸ م ۹۴۹ م ۹۵۰ م ۹۵۱ م ۹۵۲ م ۹۵۳ م ۹۵۴ م ۹۵۵ م ۹۵۶ م ۹۵۷ م ۹۵۸ م ۹۵۹ م ۹۶۰ م ۹۶۱ م ۹۶۲ م ۹۶۳ م ۹۶۴ م ۹۶۵ م ۹۶۶ م ۹۶۷ م ۹۶۸ م ۹۶۹ م ۹۷۰ م ۹۷۱ م ۹۷۲ م ۹۷۳ م ۹۷۴ م ۹۷۵ م ۹۷۶ م ۹۷۷ م ۹۷۸ م ۹۷۹ م ۹۸۰ م ۹۸۱ م ۹۸۲ م ۹۸۳ م ۹۸۴ م ۹۸۵ م ۹۸۶ م ۹۸۷ م ۹۸۸ م ۹۸۹ م ۹۹۰ م ۹۹۱ م ۹۹۲ م ۹۹۳ م ۹۹۴ م ۹۹۵ م ۹۹۶ م ۹۹۷ م ۹۹۸ م ۹۹۹ م ۱۰۰۰ م

و مقتر از کثیر است جابے آرام گرفتن و وقت آرام گرفتن همچنین است در پنج کج و مضاعف آنکه دو حرف
از حروف صحیح آن از یک جنس باشند و لام کلمه را متون پنج کن زیرا چه تنوین خاصه اسم است تا اسم زمان و مکان
گردد بحث اسم ظرف مفعول جابے کردن و زمانه کردن صیغه واحد بحث اسم ظرف مفعولان و جابے کردن
و دو زمانه کردن صیغه اثنیه بحث اسم ظرف مفعول همه جابے کردن و همه زمانه کردن صیغه جمع بحث اسم ظرف مفعول
نیست اسم ظرف منقسم بدو قسم مذکر و مؤنث زیرا چه مذکر و مؤنث مشتقات باعتبار فاعل است و در اسم ظرف فاعل مؤنث
نیست پس دو قسم کردن آن خطاست و آنچه مذکور یافت تفصیل اسم ظرف ثلاثی مجرد و اما از غیر آن پس اسم ظرف
هر باب ثلاثی مجرد و رباعی مجرد یا غیره بر وزن اسم مفعول آن باب می آید چون از یکرم مکرّم و از صرف مصرف
از حرج مخرج و قس علی هذا سوال چرا بر وزن اسم مفعول می آرنده بر وزن اسم فاعل جواب زیرا چه اسم
مفعول با اسم ظرف مناسب است و در چنانچه گذشت و نیز اسم مفعول بسبب فتحه ماقبل آخره نسبت اسم فاعل خفیف
است و خفیف مطلوب میباشد سوال درین هنگام میان مفعول و اسم ظرف التباسی پیدا شد جواب برآ
رفع این التباس اعتماد بر قرینه و مقام کرده اند **فصل** اینهمه که گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم
آله بنا کنی سوال تعریف اسم آله چیست جواب اسم آله اسمیت که ساخته شود از فعل مضارع تاوالت
کنند بر واسطه فعل ای چیزی که بذریعہ استعانت او فعل ای حدث از فاعل صادر شود و علامه تفتازانی نوشته که
آله نمی شود مگر در افعال متعدیه علاجیه که اثرش تا بمفعول رسد سوال از فعل چرا مشتق میسازند جواب
بجهت مناسبت میان آله و ذوی آله سوال از فعل مضارع چرا میگیرند جواب بسبب آنکه اسم آله است
بر آله و آله واسطه میشود و رسانیدن اثر فاعل تا بمفعول و بمفعول است اسم مفعول پس میان اسم آله
و اسم مفعول مناسبتی شده و اسم مفعول ماخوذ است از مضارع علامت مضارع را که یکی از حروف اتین باشد
حذف کن زیرا چه مضارع باقی نمانده تغیر یافته و میم مکسور در اول ادای و اول انچه باقی مانده است بعد حذف
حرف مضارع و آله بجای حرف مضارع سوال میم را چرا زائد کردند جواب الیق بزیادت حروف علت
بودند و زیادتی آنها ممکن نیست چنانچه تفصیل آن در تبیان شرح میزان مذبح بحث اسم مفعول نوشته شده
است پس میم را که مناسب و اوست زائد کردند سوال میم را مکسور چرا کردند جواب اگر مفتوح میکردند
با اسم ظرف و اگر مضمر میگردید با اسم مفعول باب افعال المتبسی میشد لهذا مکسور کردند سوال میم مکسور
در اول چرا آوردند جواب تا از عنفوان لفظ معلوم شود که این صیغه اسم آله است سوال میم با آوردن اسم

مذقیل و اما مکمل و مدین و مسقط پس از مشتقات و اسماء الہ نیستند بلکه اسماء جوامد از موضوع براسے

آلات مخصوصه و ظروف معینه نه بر اے وساطت بحدوث فعل اے حدث پس کماله آلتے ست اے ظرفیت
 کہ سہمہ دران میکنند و مدہن آلتے ست اے ظرفیت کہ دران روغن داشته شود از شیشه و غیر آن مسوط
 آلتے ست اے ظرفیت کہ دران مسوط داشته شود و آن دارو نیست کہ در مینی ریخته شود پس اگر سہمہ را
 مثلا و ظرف دیگر غیر آنکہ موضوع است بر اے سہمہ نہند آنرا کماله گویند کذا قال سیبویہ و از ملحقات اسم آ
 است فعل بفتح فاکہ موضوع است بر اے چیزے کہ بد فعل کرده شود چون و قود اے چیزے کہ افزوختہ میشود
 بوسے آتش و مفعله چون منجملہ اے سبب بخل فصل اینہمہ کہ گفتہ شد بحث اسم آلہ بود چون خواہی کہ اسم
 تفضیل بنا کنی سوال اسم تفضیل چیست جواب اسم تفضیل اسمیت کہ ساختہ شدہ باشد از فعل مضارع
 بر اے چیزیکہ قائم باشد بہ آن فعل اے حدث با ولالت بر زیادتی او بر دیگرے در حدث نخزید اے فضل من
 عمرو اے نذر زیادہ است از عمرو در فضل سوال از فعل مضارع چرا میگیز جواب بسبب مناسبت او با اسم
 فاعل و او از فعل مضارع اخذ است سوال اسم تفضیل برابر اے تفضیل مفعول چرا نہ ساختہ جواب
 تا التباس نزود و اضطرب مثلاً کہ بمعنی رائد زئندہ است یا زائد زوہ شدہ سوال عکس چرا نکردند یعنی بر اے
 تفضیل مفعول مقرر میگردد نہ بر اے تفضیل فاعل جواب چون فاعل مقصود اصلی و عمدہ است کہ جز
 جملہ است و کلام بدون آن تمام نمیشود بخلاف مفعول کہ فاضلہ است و بدون آن کلام تمام میشود لہذا
 رعایت فاعل نمودہ افعّل برابر اے تفضیل فاعل قرار دادند سوال اشہر بمعنی مفعول تر و افعّل بمعنی
 مشغول تر و افعّل بمعنی مغرور تر و مانند آن بر اے تفضیل مفعول آمدہ است جواب شایست علامت
 مضارع را حذف کن زیرا چہ حالاً در مضارع تغیر ملحوظ است پس بقای اے علامت آن گنجائش ندارد
 و ہمہ اسم تفضیل کہ قطعی است و حال وصل نیست در اول ہا و اے در اول انجہ بعد حذف علامت مضارع
 باقی ماندہ است و اگر بجای علامت مضارع سوال ہمہ را چرا زیادت خاص کردند جواب لائق زیادت
 حروف علت اند و زیادت آنها ممکن نیست چنانچہ در تبیان مفصلاً بیان کردہ شد پس ہمہ کہ اقوی است
 و بالغ مناسبت وارو مناسب افتاد کہ زائد کردہ شود سوال ہمہ را در اول کلمہ چرا آوردند جواب
 تا از عنفوان تکلم معلوم شود کہ اسم تفضیل است و حین کلمہ را فتحہ وہ اگر مفتوح نباشد اے مضموم یکسور
 بود و اگر مفتوح باشد بحال خود بگذار بر اے خفت و لام کلمہ را بحالت خود اے رفع بگذار تا اسم تفضیل
 مذکور پیدا شود و رضی گفتہ کہ اقتصار کردند و صیغہ اسم تفضیل بر افعّل از بر اے اختصار بحث

و قود بالفتح ہمیز ص م ازین قید خارج شد مثل رائد م کذا فی الدیاتی ۱۲







